

مقام معظم رهبری (دام ظلّه):
امام هشتم علیه الصلاة والسلام ولی نعمت معنوی و فکری و مادی
ملت ماست.

مهربانترین حوارید

مختصری از سیره و زندگانی امام رضا (ع)

معاونت فرهنگی
سازمان اوقاف و امور خیریه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهربان ترین خورشید

گردآوری و تدوین: مجید محبوبی



سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی

مهربان ترین خورشید

ناشر: معاونت فرهنگی سازمان اوقاف و امور خیریه

چاپ: اسوه

نوبت چاپ: اول / مهرماه ۱۳۹۰

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

آدرس: تهران، خ نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه، معاونت فرهنگی

تلفن: ۰۲۱-۶۶۷۰۶۰۳۰ - ۰۲۱-۶۶۷۰۴۳۳۲

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

صلوات خاصه حضرت امام رضا (ع)

اللهم صل على ، على بن موسى الرضا المرتضى الامام التقى
التقى و حجتك على من فوق الارض ومن تحت الثرى الصديق
الشهيد صلاة كثيرة تامة
زاكية متواصلة متواترة مترادفة كأفضل ماصليت على احد من
اوليائك؛

پروردگارا، بر علی بن موسی الرضای برگزیده، درود و رحمت
فرست . آن پیشوای پارسا و منزه و حجت تو بر هر که روی
زمین و زیر خاک است. بر آن صديق شهيد درود و رحمت
فراوان فرست، درودی کامل و بالنده و از پی هم و پیایی و پی
در پی، همچون برترین و درود و رحمتی که بر هر یک از
اولیائت فرستادی.

فهرست مطالب

فصل اول

ولادت و کودکی / ۱۳

فصل دوم

امامت / ۱۹

اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعهٔ مسلمین / ۲۳

امام رضا(ع) در دوران حکومت هارون / ۲۶

دوران امین / ۲۸

عصر مأمون / ۳۰

انقلاب‌ها و شورش‌ها / ۳۱

تصمیم غیرمنتظره / ۳۲

هدف مأمون از طرح ولایتعهدی / ۳۳

فصل سوم

هجرت تاریخی امام رضا(ع) به ایران / ۳۹

وداع با مرقد پیامبر(ص) / ۴۲

خط سیر هجرت امام(ع) / ۴۴

جلوگیری از ورود امام(ع) به کوفه / ۴۵

ورود امام به قم / ۴۷

ورود امام به نیشابور / ۴۷

عزیمت امام از نیشابور / ۴۷

حدیث سلسله الذهب / ۵۱

با امام(ع) در ادامهٔ سفر/ ۵۱

ورود امام (ع) به طوس/ ۵۲

ورود امام (ع) به سرخس/ ۵۳

ورود به مرو/ ۵۴

فصل چهارم

ابعاد علمی امام(ع)/ ۵۵

فصل پنجم

سیره اخلاقی امام(ع)/ ۶۱

فصل ششم

تعدادی از یاران معروف حضرت/ ۶۷

فصل هفتم

فرزندان امام/ ۷۳

فصل هشتم

حکایات و کرامات/ ۷۷

فصل نهم

گزیدهٔ سخنان گهربار امام رضا(ع)/ ۸۷

خلاصه ای از زندگی نامه شاه چراغ(ع)/ ۹۳

زندگانی حضرت معصومه (س)/ ۱۰۳

روزشمار زندگانی امام رضا(ع)

- ولادت: ۱۱ ذیقعه ۱۴۸
- شهادت امام موسی کاظم(ع): ۲۵ رجب ۱۸۳ و شروع امامت در ۳۵ سالگی
- به درک واصل شدن هارون الرشید و شروع حکومت امین ۱۹۳ در ۴۵ سالگی امام رضا(ع)
- ولادت امام جواد(ع) ۱۹۵، که امام رضا(ع) ۴۷ ساله بودند.
- به درک واصل شدن امین و شروع حکومت مأمون ۱۹۸، که امام ۵۰ سال سن داشتند.
- هجرت حضرت به مرو در سال ۲۰۰ هجری، در ۵۲ سالگی
- ورود به مرو نیمه اول سال ۲۰۱، در ۵۳ سالگی
- شهادت امام رضا(ع) در سناباد، آخر صفر ۲۰۳، در ۵۵ سالگی

مقدمه

السلام عليك يا اباالحسن يا علي بن موسى الرضا (عليه السلام)

قال الرضا (ع): رحم الله عبد احبي امرنا

از آن زمان که نسیم دل انگیز و عطر ولایی امام همام حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بر عرصه کشور ایران پراکنده گردید مردم ولایت مدار میهن اسلامی میزبان فرزندان پیامبر اکرم (ص) و عطر رسول خدا گشتند. حرم قدسی امام هشتم (ع) مطاف ملائکه و مأمن عشاق و قبله عارفان و محبین اهل بیت گردید. هرآنکس هم که توان حضور در مشهد الرضا نیافت خود را به یکی از بقاع متبرکه و امامزادگان واجب التعظیم در سراسر ایران اسلامی رساند و عشق و محبت خود را نثار خاندان نبوت نمود.

ماه ثامن در میان ستارگان ساطع، همچنان می درخشد و این، سازمان اوقاف و امور خیریه است که با اتکا بر خداوند متعال و نصب العین قرار دادن منویات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در تبدیل بقاع متبرکه به قطب فرهنگی

برنامه های متعددی را در اجرای این رهنمود طرح ریزی و اجرا نموده است.

این اثر تحفه ای ناقابل به آستان مقدس حضرت ابوالحسن امام الرئوف علی بن موسی الرضا پیشکش می گردد. امید است در آستان مقدس آن امام همام واقع گردد و شیعیان و محبین ایشان هرچه بیشتر با زندگانی آن حضرت آشنا شده و سیره اخلاقی آن امام همام را الگوی زندگانی خود قرار دهند.

معاونت فرهنگی

سازمان اوقاف و امور خیریه

فصل اول
دوران ولادت و کودکی

حضرت علی ابن موسی الرضا(ع) در یازدهم ذیقعدۀ سال ۱۴۸ هجری در مدینه منوره دیده به جهان گشود. از قول مادر ایشان نقل شده است که: "هنگامی که به حضرتش حامله شدم به هیچ وجه ثقل حمل را در خود حس نمی کردم و وقتی به خواب می رفتم، صدای تسبیح و تمجید حق تعالی و ذکر «لااله الاالله» را از شکم خود می شنیدم، اما چون بیدار می شدم دیگر صدایی به گوش نمی رسید. هنگامی که وضع حمل انجام شد، نوزاد دو دستش را به زمین نهاد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و لبانش را تکان می داد؛ گویی چیزی می گفت.

علت نام‌گذاری ایشان به رضا(ع)

بزنطی می‌گوید: به حضرت جواد عرض کردم گروهی از مخالفین شما معتقدند که لقب رضا را مأمون به پدر شما داد؛ چون راضی شد که ولی عهد او باشد، فرمود: به خدا دروغ گفته‌اند و کار نابجائی کرده‌اند. خداوند بزرگ او را رضا نامیده؛ زیرا او مورد رضایت خدا بود در آسمان‌ها و مورد پسند پیامبر اکرم(ص) و ائمه طاهریں(ع) بود در زمین. عرض کردم: مگر تمام آباء و اجداد شما از ائمه طاهریں(ع) مورد پسند خدا و پیامبر و ائمه(ع) نبودند؟ فرمود: «چرا!!» عرض کردم: «پس چرا پدرت را بین آنها رضا لقب داده‌اند؟» فرمود: «چون مخالفین نیز او را چنان پسندیدند که دوستان و موافقین نیز پسندیده بودند؛ ولی این موفقیت برای هیچ‌کدام از آباء گرامش دست نداد. به همین جهت در میان ائمه(ع) به رضا ملقب شد.»

نام، کنیه و القاب

نام مبارک ایشان علی و کنیه آن حضرت ابوالحسن و مشهورترین لقب ایشان «رضا» به معنای «خشنودی» می‌باشد. همچنین یکی از القاب مشهور آن حضرت «عالم آل محمد» است. این لقب نشانگر ظهور علم و دانش ایشان می‌باشد. جلسات مناظره متعددی که امام با دانشمندان بزرگ عصر خویش، به ویژه علمای ادیان مختلف انجام داد و در همه آنها با سربلندی تمام

بیرون آمد دلیل کوچکی بر این سخن است. این توانایی و برتری امام، در تسلط بر علوم یکی از دلایل امامت ایشان می‌باشد و با تأمل در سخنان امام در این مناظرات، کاملاً این مطلب روشن می‌گردد که این علوم جز از یک منبع وابسته به الهام و وحی نمی‌تواند سرچشمه گرفته باشد.

کنیه آن حضرت نیز ابوالحسن است و لقب‌هایش رضا، صابر، رضی، و فی که از همه مشهورتر همان رضا است.

پدر

پدر گرامی‌شان حضرت موسی بن جعفر(ع) هفتمین امام شیعیان است.

مادر

مادر گرامی‌شان نیز کنیزی بود که او را تکتُم، نجمه، سمانه و ام‌البین می‌نامیدند.

در منتهی‌الآمال آمده است که حمیده مادر حضرت موسی بن جعفر(ع) که از بزرگ‌زادگان عجم بود کنیزی خرید و او را به تکتُم نام‌گذاری کرد. تکتُم از نظر دینی و عقل و احترام نسبت به سرور خود حمیده مصفاً شایسته‌ترین زن‌ها محسوب می‌شد. به طوری که در تمام مدتی که در ملک او بود در مقابلش نشست از نظر

احترام. حمیده روزی به فرزندش حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: «تکتّم زنی است که تاکنون از او بهتر ندیده‌ام یقین دارم اگر صاحب فرزند شود نسل پاکی خواهد داشت، او را به تو بخشیدم؛ قدرش را بدان.» وقتی حضرت رضا(ع) از او متولد شد لقب طاهره به او داد.

فصل دوم
دوران امامت

علامه مجلسی می‌نویسد: یزید بن سلیط زیدی گفت: «موسی بن جعفر(ع) را دیدم. عرض کردم: امام بعد از شما کیست؟ همان طوری که پدرتان برایم معین کرد؟».

فرمود: «پدرم در زمانی زندگی می‌کرد که حالا مثل آن وقت نیست.» عرض کردم: «هر کسی با همین سخن شما قانع شود لعنت خدا بر او باد!» خنده‌اش گرفت؛ آن‌گاه فرمود: «به تو می‌گویم؛ من از منزل که خارج شدم در ظاهر وصیت به تمام فرزندانم کردم و آنها را با علی شریک قرار دادم؛ ولی علی فرزندم را در باطن وصی قرار دادم.»

پیغمبر اکرم(ص) را در خواب دیدم که امیرالمؤمنین(ع) نیز با ایشان بود. در دست انگشتر، شمشیر، عصا، کتاب و عمامه‌ای داشت. عرض کردم اینها چیست؟ فرمود: عمامه اقتدار خداست،

شمشیر عزت خدا، کتاب نور خدا و عصا نیروی خداست؛ اما انگشتر جامع تمام اینها است. بعد پیغمبر اکرم فرمود: امامت پس از تو متعلق به فرزندان علی است.

سپس فرمود: یزید! آنچه برایت توضیح دادم به امانت به تو سپردم، مبدا جز به مؤمن عاقل و بنده‌ای که خداوند قلبش را به ایمان آزمایش نموده یا مرد راستگو و درست‌کردار اطلاع دهی، مبدا نعمت خدا را کفران کنی، اگر تو را به شهادت خواستند امتناع مکن خداوند می‌فرماید: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ.

عرض کردم هرگز چنین کاری را نخواهم کرد. سپس فرمود: پیغمبر اکرم برایم توصیف نموده فرمود: پسر علی به نور خدا می‌بیند و با فهماندن او می‌شنود و به حکمت خدا سخن می‌گوید. هرگز اشتباه نمی‌کند دانا است و نادانی ندارد. گنجینه‌ای از علم و حلم است. به زودی از او جدا خواهی شد، توقف شما با هم خیلی کم است، وقتی از این سفر برگشتی کارهای خود را بکن، هر چه مایلی انجام ده که از او جدا می‌شوی و جای دیگر خواهی رفت. تمام فرزندان را جمع کن و خدا را بر آنها گواه بگیر که خداوند در گواهی کافی است.

بعد فرمود: مرا همین امسال خواهند گرفت. پسر علی همانم با «علی بن ابی طالب» و «علی بن الحسین» به او فهم علی بن ابی طالب و علم و بینائی و اخلاقش را داده‌اند. او اجازه ندارد آشکارا

صحبت کند مگر چهار سال پس از هارون الرشید. بعد از گذشتن این چهار سال هر چه می‌خواهی از او بپرس انشاءالله جوابت را می‌دهد.

اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعهٔ مسلمین

دوران امامت پیشوای هشتم از نظر سیاسی و فرهنگی از اهمیت و حساسیت خاصی برخوردار بود. روند تحولات سیاسی و فرهنگی جامعهٔ اسلامی در این مقطع به گونه‌ای بود که افکار عمومی را بیش از پیش متوجه مکتب اهل بیت(ع) می‌کرد.

الف: شرایط سیاسی

هارون، خلیفه مقتدر عباسی می‌پنداشت پس از به شهادت رساندن موسی بن جعفر(ع) اوضاع سیاسی بر وفق مراد او پیش خواهد رفت و باقی‌ماندهٔ مخالفان حکومت از سرگذشت امام کاظم(ع) عبرت گرفته، تسلیم خواهند شد؛ ولی برخلاف پندار وی، کشور اسلامی در سال‌های آخر زمامداری هارون دستخوش ناآرامی‌ها و شورش‌ها گردید و از هرجا صدای مخالفت و اعتراض برخاست؛ از حجاز و عراق گرفته تا ماوراءالنهر، سمرقند، خراسان، سیستان، آذربایجان و شام؛ همه جا از گسترش جو ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی در جامعه و آبستن آن برای تحولات جدید خبر می‌داد. نارضایتی و کشمکش حتی به درون دربار راه یافت. برخورد خصمانه و دور از انتظار هارون با برمکیان و کشتن و به زندان افکندن سران آنان، زنگ

خطر را برای همه چاکران به صدا درآورد و دلسردی و نفرت آنان را نسبت به هارون بیشتر کرد. به گونه‌ای که خلیفه احساس می‌کرد همه اطرافیان انتظار مرگ او را می‌کشند.

ب: شرایط فرهنگی

سیاست درهای باز عباسیان به ویژه مأمون در زمینه مسائل فرهنگی، دانشمندان و صاحب نظران را از نقاط مختلف جهان راهی مرکز خلافت اسلامی کرد و موجب بروز شبهه‌ها و ابهام‌های زیادی در اعتقادات مسلمانان گشت. بحث‌های کلامی از سوی جریان‌های گوناگون فکری به سرعت رو به رشد و توسعه نهاد و در هر زمینه نظری پدید آمد.

موضوع امامت در کنار بحث توحید و عدل از مباحث جنجال برانگیز محافل علمی آن عصر بود. محدودیت‌هایی که عباسیان برای شیعیان و نیز پیشوایان آنان ایجاد کرده بودند، دسترسی ایشان را به امامان(ع) برای فراگیری اعتقادات صحیح، با مشکلاتی مواجه کرده بود.

علاوه بر این، اختلافات و کشمکش‌های جدید بر سر مسئله امامت، از سوی برخی شیعیان و یاران موسی بن جعفر(ع) بر آشفته‌گی اوضاع فرهنگی جامعه اسلامی می‌افزود. پس از شهادت امام کاظم(ع) میان شیعیان در مسئله امامت دو نظر پیدا شد:

بیشتر شیعیان به امام رضا(ع) روی آورده و به امامتش گردن نهاندند؛ ولی تعداد اندکی در امامت موسی بن جعفر(ع) توقف کرده، آن حضرت را در سلسله امامت، آخرین فرد پنداشتند. این افراد «واقفیه» و «ممطوره» نام گرفتند.

مورخان، عامل اصلی پیدایش واقفیه را مال دوستی و دنیاپرستی سران این فرقه انحرافی دانسته و نوشته‌اند: امام کاظم(ع) تعدادی از یاران خود را مأمور جمع‌آوری اموال و وجوه شرعی کرده بود. با طولانی شدن مدت زندانی آن حضرت اموال زیادی نزد اینان گرد آمد. هنگامی که آن بزرگوار به شهادت رسید امام رضا(ع) از آنان خواست اموالی را که نزد خود دارند به وی تحویل دهند. بعضی از وکلا برای تصاحب اموال گرد آمده دین خود را به دنیا فروختند و در پاسخ به خواسته امام زمانشان، منکر رحلت امام کاظم شدند.

چهره‌های برجسته جریان انحرافی واقفیه عبارتند از: زیاد بن مروان قندی، علی بن ابی حمزه بطائنی، عثمان بن عیسی رواسی و احمد بن ابی بشر سراج.

افکار انحرافی بنیان‌گذاران مکتب واقفیه که برخی از آنان از چهره‌های سرشناس و نزدیک به امامان(ع) بودند، پیامدهای ناگواری در جامعه شیعی بر جای گذاشت که کمترین آن، تضعیف جایگاه امامت، ایجاد اختلاف میان مسلمانان و مشغول ساختن افکار عمومی به مسائل انحرافی و غفلت از نیرنگ‌ها و توطئه‌های

اساسی دشمن و مشغول ساختن بخشی از وقت پیشوای هشتم جهت پاسخگویی به شبهات واقفیه و برملا کردن چهره‌های شیطانی آنان بود. از این رو، امامان(ع) از این جریان به فتنه تعبیر کرده‌اند.

امام رضا(ع) در حکومت هارون

حضرت رضا(ع) ده سال آغاز امامت خود را در حکومت هارون سپری کرد و با توجه به شرایط سیاسی- فرهنگی یاد شده، دعوت خود را آشکار ساخت و در دو محور سیاسی و فرهنگی در برابر هر دو جبهه مخالف، یعنی دستگاه خلافت عباسی و گروه‌های منحرف از خط امامت به مبارزه علنی و اصولی برخاست. فعالیت‌های سیاسی امام در آغاز امامت به قدری متعرضانه بود که از یک سو، یاران حضرت بر جان او بیمناک شده از آن گرامی خواستند راه تقیه در پیش گیرد؛ از سوی دیگر درباریان و مزدوران هارون از تلاش‌های سیاسی آشکار امام احساس خطر کرده و بارها از او نزد خلیفه سعایت نمودند.

حضرت رضا(ع) بدون توجه به نصیحت یاران و سعایت دشمنان به فعالیت‌های روشنگرانه خود درباره اساسی‌ترین و جنجال برانگیزترین مسئله روز یعنی مسئله رهبری ادامه داد و با صراحت و قدرت، خود را پیشوای جامعه معرفی کرد. علت پافشاری امام بر این سیاست این بود که امامت شیعی در آن شرایط حساس از

هرسو مورد شبیخون قرار گرفته بود و چنانچه امام به تثبیت و تحکیم پایه‌های آن نمی‌پرداخت چه بسا دشمنان ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر مکتب اهل بیت(ع) وارد می‌ساختند.

هارون به رغم آن که مصلحت نمی‌دید در پی ارتکاب جنایت قتل موسی بن جعفر(ع) آشکارا برخورداری با علی بن موسی(ع) داشته باشد، لیکن فعالیت‌های گسترده و بی‌پروای پیشوای هشتم و سعایت‌های پی‌درپی درباریان، او را بر آن داشت تا تصمیم به قتل آن حضرت بگیرد؛ ولی با دعای حضرت توطئه‌اش خنثی شد. اجل نیز چندان مهلتش نداد؛ چه آن که در سال ۱۹۳ هجری در جریان سفر به خراسان در سناباد طوس درگذشت و پرونده ۲۳ سال جنایتش بسته شد.

فعالیت‌های فرهنگی امام رضا(ع) نیز در این دوره گسترده و چشم‌گیر بود. امام در این عرصه در برابر گروه‌های انحرافی موضع گرفت و حقایق را برای مردم آشکار ساخت. بعضی از این گروه‌ها عبارت بودند از:

الف- واقفیه: امام رضا(ع) اندیشه آنان را مخالف با اسلام قلمداد کرد و سردمداران این اندیشه خطرناک را از خود طرد نمود. بر اثر تلاش‌های امام گروه زیادی از فریب‌خوردگان این فرقه مانند عبدالرحمان بن حجاج، رفاعه بن موسی، یونس بن یعقوب، جمیل

بن دراج، حماد بن عیسی، احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی وشا به حق راه یافتند.

ب- سایر گروه‌ها از قبیل صوفیه، غلات، مفوضه، خوارج و مدعیان امامت: حضرت در برخورد با هر یک از این گروه‌ها، ضمن تبیین امامت خود سعی می‌کرد آنان را به حق رهنمون سازد. فعالیت‌های فرهنگی پیشوای هشتم به مدینه محدود نمی‌شد. آن حضرت ضمن سفری که به کوفه و بصره داشت با شیعیان این دو شهر از نزدیک تماس گرفت و حقایق را مستقیم به گوش آنان رساند. علاوه بر آن، با دانشمندان ملل مختلف نیز به بحث و مناظره پرداخت.

دوران امین

پس از هارون، فرزندش امین به خلافت رسید و پنج سال حکومت کرد. وی هر چند از برادرش مأمون کوچک‌تر بود ولی از آنجا که مادرش زبیده و دایی‌هایش افرادی سرشناس و متنفذ در دستگاه خلافت بودند، از طرف هارون به ولایتعهدی برگزیده شد.

امین، عنصری زشت کردار، سست رأی و عیاش بود. مأمون برادر خود را خوب می‌شناخت و می‌دانست امین با موقعیتی که دارد حکومت را پس از خود به وی واگذار نخواهد کرد؛ از این رو از همان آغاز به مخالفت با او برخاست و سعی در قبضه کردن قدرت

داشت. سفر او به خراسان همراه پدرش در راستای همین هدف انجام گرفت.

امین در سال ۱۹۴ مأمون را از ولایتعهدی خلع کرد و فرزندش موسی را بر این سمت گماشت، سپس با لشکرکشی به خراسان در سال ۱۹۵ درصدد نابودی وی برآمد که با واکنش مأمون مواجه شد. بدین ترتیب کشمکش‌های میان دو برادر حدود سه سال به درازا کشید و پس از درگیری‌های زیاد سرانجام مأمون به کمک ایرانیان و با تدبیر فرماندهان زبده‌ای مانند طاهر بن حسین و هرثمه بن اعین، بر امین چیره شد و با کشتن وی در سال ۱۹۸ هجری خلافت را قبضه کرد و به جای بغداد، مرو را مرکز حکومت خود قرار داد.

تاریخ پنج ساله حکومت امین از بیان اقدامات و موضع‌گیری‌های وی نسبت به امام رضا(ع) و همچنین تلاش‌های آن حضرت یا واکنش‌های وی ساکت است. امام از فرصت پیش آمده بیشترین بهره را برد و به نشر و گسترش معارف اسلامی در سطح جامعه و تحکیم پایگاه‌های مردمی پرداخت.

عصر مأمون

مأمون، داناترین و زیرک‌ترین خلفای عباسی بود. وی از همان آغاز نوجوانی زیر نظر جعفر بن یحیی برمکی و فضل بن سهل ایرانی با

جدیت و به دور از عیاشی به تحصیل علوم و فنون مختلف زمان خویش همت گمارد و در این زمینه بر برادران خود پیشی گرفت و در عمل، شایستگی خود را برای احراز مقام خلافت اثبات کرد.

شرایط زندگی و موقعیت خانوادگی او به گونه‌ای بود که جز خود نمی‌توانست به کسی متکی باشد؛ از این رو از همان آغاز برای آینده خود برنامه‌ریزی کرد. کسب دانش و مهارت، انس با دانشمندان و فرهیختگان و تظاهر به دینداری و دانش و پارسایی، دستمایه او در این عرصه بود. وی پس از عهده‌داری خلافت نیز این سیاست را پی گرفت و به فضل بن سهل دستور داد تا درباره زهد و تقوا و دیانت خلیفه مطالبی نشر دهد و درمیان مردم تبلیغ کند.

مأمون هر چند با کشتن برادرش به حکومت دست یافت؛ ولی مشکلات تازه‌ای پیش رویش رخ نمود. علاوه بر آن که ممکن بود از سوی برادر دیگرش مؤتمن و نیز دیگر بستگان پدری‌اش مخالفت‌هایی علیه وی بشود. از این جهت وی برای ادامه حکومتش نیازمند پایگاهی قوی بود. گروه‌هایی که در عصر مأمون از نفوذ و موقعیت سیاسی و اجتماعی برخوردار بودند و خلیفه می‌توانست روی آنها حساب کند عبارت بودند از ایرانیان، نژاد عرب و علویان.

سیاست ستمگرانه و اجحاف‌آمیز مأمون نسبت به ایرانیان، ضدیت و دشمنی دو گروه دیگر با اساس حکومت مأمون، زمینه همکاری آنان با خلیفه عباسی را منتفی می‌ساخت و او را بر آن می‌داشت تا برای بقای خود چاره‌ای دیگر بیندیشد.

انقلاب‌ها و شورش‌ها

پیدایش و گسترش انقلاب‌ها و شورش‌ها علیه دستگاه خلافت عباسی از جمله عواملی بود که بحران سیاسی حکومت مأمون را شدت بخشیده و پایه‌های آن را بیش از پیش متزلزل می‌ساخت. مهم‌ترین این شورش‌ها و قیام‌ها عبارت است از:

۱. شورش نصر بن شیبث که از عرب‌های متعصب بود و در ناحیه شمالی حلب، علیه مأمون دست به قیام زد و گروه زیادی را گرد خود جمع کرد.

۲. قیام ابن طباطبای علوی که در کوفه صورت گرفت. وی مردم را به «الرضا من آل محمد» و عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) فراخواند. مردم کوفه دعوت او را پذیرفته به گردش جمع شدند.

۳. نهضت ابوالسرایا که ادامه نهضت ابن طباطبا بود. او با حکومت درگیر شد و پس از تسلط برکوفه به نام خود سکه زد و به طور رسمی قدرت را در دست گرفت.

۴. تحرکات دیگر علویان از قبیل زید بن موسی بن جعفر در بصره، ابراهیم بن موسی بن جعفر در یمن و حسین بن حسن افسس در مکه.

۵. حرکت داوطلبان مبارزه با فساد علیه عده‌ای اوباش و شرور که در بغداد به راهزنی می‌پرداختند و افراد را می‌ربودند.

تصمیم غیر منتظره

مأمون پس از رویارویی با اوضاع وخیم حکومت و احساس نگرانی شدید از آینده خویش برای خروج از این بن بست، در پی اندیشه فراوان و مشورت با سیاستمداران و استوارکنندگان حکومتش چون فضل بن سهل به راه حل و تجربه تازه‌ای دست زد؛ تجربه‌ای که در تشکیلات خلافت سابقه نداشت. او تصمیم گرفت پیشوای شیعیان را از مدینه به مرو فراخواند و او را به ولیعهدی خویش برگزیند. این اقدام مأمون هرچند به ظاهر، غیر منتظره و ناباورانه بود و از سوی بعضی گروه‌ها واکنش‌هایی به دنبال داشت؛ لیکن به نظر خود او، مناسب‌ترین و سنجیده‌ترین طرحی بود که در آن شرایط می‌توانست حکومت او را از خطر سقوط حفظ، منافعش را تأمین و آینده‌اش را تضمین کند. مأمون در پی این تصمیم نامه‌ای برای امام رضا(ع) نوشت. فضل بن سهل، وزیر او نیز نامه‌ای جداگانه نوشت و پیشوای هشتم را به مرو فراخواندند.

هدف مأمون از طرح ولایتعهدی

درباره هدف مأمون از طرح مسأله ولایتعهدی به امام رضا(ع) نظرات و احتمالاتی چند ذکر شده است. مهم‌ترین این نظرات عبارت است از:

۱. تمایلات شیعی و حق‌گرایی

مأمون که از نبوغ سیاسی ویژه‌ای برخوردار بود با ظرافت خاصی کوشید تا وانمود کند در این تصمیم خود خلوص نیت دارد و از سر حق‌باوری نسبت به علویان و اعتقاد و علاقه وافری که به امام رضا(ع) دارد دست به این کار زده است. منشأ این احتمال، نفاقی است که در چهره مأمون وجود داشت. عملکرد او به گونه‌ای بود که کسی نمی‌توانست به ماهیت اعتقادی وی پی ببرد. وی از یک سو از بدگویی و نکوهش صحابه حتی معاویه خودداری می‌کرد و معتقد بود این سیاست برای ملکداری بهتر است. در عین حال اقدام به قتل بسیاری از علویان و در رأس آنان امام رضا(ع) کرد و به کارگزار خود در مصر نوشت منبرهایی را که بر آنها برای حضرت رضا(ع) دعوت شده است، شستشو کند.

از سوی دیگر نسبت به خاندان پیامبر(ص) اظهار ارادت می‌کرد و حضرت علی(ع) را برترین آفریده خدا پس از رسول خدا(ص) می‌دانست و دستور داد از کسی که از معاویه به نیکی یاد کند بیزاری جویند. آنچه می‌توان درباره این موضع‌گیری‌های متناقض

مأمون گفت این است که وی در سیاست‌ها و مواضع سیاسی از مبادی عقیدتی خویش پیروی نمی‌کرد بلکه اعتقادات خود را متناسب با شرایط سیاسی، ابراز و هماهنگ می‌ساخت. بنابراین ممکن است اظهار تمایل او به امیرمؤمنان(ع) متأثر از گرایش وی به مذهب معتزلیان بغداد باشد نه اعتقاد به تشیع.

۲. وفای به نذر

بعضی از محدثان شیعه مانند شیخ صدوق و برخی مورخان اهل سنت مانند ابوالفرج اصفهانی و شبلنجی این اقدام مأمون را ناشی از نذر وی می‌دانند که اگر بر برادرش پیروز شود خلافت را به اهلش واگذار کند.

۳. ابتکار فضل بن سهل

جرجی زیدان و برخی دیگر معتقدند مبتکر و طراح اصلی این نقشه، فضل بن سهل وزیر مأمون بود نه خود مأمون. حال، فضل با چه انگیزه‌ای مأمون را وادار به چنین اقدامی کرد، جرجی زیدان معتقد است او شیعه بوده و روی اعتقاد و ارادتی که به امام رضا(ع) داشته چنین اقدامی کرده است. بیهقی انگیزه فضل را سیاسی می‌داند و می‌نویسد: فضل برای آنکه آثار رفتار ستمگرانه هارون نسبت به علویان را از دامن حکومت عباسی بزدايد مأمون را وادار به چنین کاری کرد.

مطالعهٔ تاریخ و بررسی دیدگاه‌ها و عملکرد فضل بن سهل بیانگر این است که وی نه تنها تمایلات شیعی نداشته بلکه دشمن سرسخت امام بوده و همواره در خط مخالف آن حضرت قرار داشته است. علاوه بر اینکه خود مأمون در سخنی با صراح این نظریه را رد کرده است. البته از مأمون زیرک و دوراندیش بعید به نظر نمی‌رسد که قضیه تشیع فضل نیز ساخته و پرداخته او باشد که برای بدنام کردن او و تبرئه خود نزد عباسیان - به ویژه پس از قتل فضل - مطرح کرده باشد.

۴. سیاست ملکداری

چهارمین نظریه که به حقیقت نزدیک‌تر و با واقعیت‌های تاریخی منطبق‌تر است، نظریه سیاست ملکداری مأمون است. وی در ارزیابی شرایط سیاسی - اجتماعی زمان خود به این نتیجه رسید که برای حفظ و دوام قدرت و حکومت خود، راهی جز جذب امام رضا(ع) به دستگاه خلافت و ولایتعهدی او وجود ندارد. مهم‌ترین انگیزه‌های سیاسی مأمون از اتخاذ این سیاست عبارت است از:

الف: جلب رضایت ایرانیان که به تشیع و دوستی علی(ع) و دودمانش روی آورده بودند. مأمون که مادرش ایرانی بود و در پرتو حمایت ایرانیان به قدرت رسیده بود مصلحت خود را در همراه داشتن آنان با خود می‌دید. برای این کار لازم بود خود را از نظر اعتقادی و سیاسی هماهنگ با آنان نشان دهد.

ب - فرونشاندن قیام‌های علویان که بسان استخوان گلوگیری همواره خلفا را آزار می‌داد. مأمون برای مهار کردن جنبش بالنده علویان و خلع سلاح ایشان دست به این اقدام زد.

ج - خالی کردن صحنه از وجود امام رضا(ع). بدون شک هدف اساسی مأمون از طرح مسأله ولایتعهدی، شخص امام رضا(ع) و خالی کردن صحنه سیاسی کشور از وجود آن حضرت بود؛ زیرا وجود آن گرامی را بزرگ‌ترین خطر برای حکومت خود می‌دید. علاوه بر اینکه با این کار، فعالیت‌های حضرت را زیر نظر می‌گرفت، او را از زندگی اجتماعی و پایگاه‌های مردمی دور می‌ساخت و رابطه‌اش را با امت می‌گسست و بدین ترتیب - به گمان خود - از نفوذ کلمه و محبوبیت اجتماعی امام می‌کاست. این انگیزه‌ها هم در سخنان مأمون به چشم می‌خورد و هم در بیانات امام رضا(ع).

د - بهره‌برداری از نفوذ کلمه امام. مأمون در عین آن که سعی داشت از امام رضا(ع) به عنوان سپر برای جلوگیری از خشم مردم نسبت به عباسیان بهره جوید، می‌کوشید تا انرژی متراکم نیرومندترین جبهه مخالف را که مظهرش علی بن موسی الرضا(ع) بود در خدمت خود بگیرد. بسیار اتفاق می‌افتاد که مأمون برای فرونشاندن صدای ناراضیان به امام رضا علیه السلام متوسل می‌شد.

هـ - مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش. حکومت عباسیان چون حکومت امویان از نظر مسلمانان فاقد مشروعیت بود. مأمون کوشید وجهه منفی و منفور خلافت را تغییر دهد. مناسبترین راه برای تحقق این هدف، جذب فرزند پیامبر(ص) که مظهر حق و شریعت به شمار می‌رفت - به دربار خود و واگذاری سمت ولایتعهدی به وی بود، تا با این کار، مدعای علویان - مبنی بر غاصبانه بودن حکومت خویش - را در عمل تخطئه نماید.

فصل سوم

هجرت تاریخی امام (ع) به ایران

مأمون، پس از به دست گرفتن حکومت، با ارسال نامه‌ای، امام رضا(ع) را به خراسان فرا خواند. امام(ع) از رفتن، امتناع ورزید، ولی مأمون پیگیر بود و ارسال دعوتنامه‌ها را پیاپی، ادامه داد، تا به امام(ع) بفهماند که از ایشان دست بردار نیست.

علاوه بر آن، در پی دعوتنامه‌های مکرر، مأمون، مأموران خود را به نام‌های رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم، به مدینه گسیل داشت. آنان پس از ورود به مدینه، بر امام(ع) وارد شدند و هدف مأموریت خود را چنین بیان داشتند: «ان المأمون امرنا باشخاصک الی خراسان.»

مأمون، ما را فرمان داده و مأمور ساخته است، تا تو را به خراسان ببریم.

امام علی بن موسی(ع)، شیوه خلفا را می‌شناخت و زندان‌های طولانی پدر را با همه تلخی‌ها و رنج‌هایش به خاطر داشت و می‌دانست که به هر حال، مأمون که برادر می‌کشد، از حضور آزادانه

امام(ع) میان مردم نگران است و از این نگرانی، آسان نخواهد گذشت.

«انه تهیا للسفر کارها و متیقنا انه یموت...»

امام رضا(ع) آماده سفر گردید، در حالی که از آن اکراه داشت و مطمئن بود که در این سفر بدرود حیات خواهد گفت. علاوه بر آن که چگونگی حرکت امام(ع) و تودیع وی با مرقد رسول خدا(ع) و نیز خاندانش، همه و همه گویای اکراه امام(ع) بر این سفر است.

وداع با مرقد پیامبر(ص)

وقتی که امام(ع) خود را از سفر به خراسان ناگزیر یافت، در چند نوبت، کنار مرقد پیامبر(ص) آمد و با شکل وداع خود با قبر پیامبر(ص) ناخرسندی و نگرانی خویش را از این سفر آشکار ساخت، تا دیگران نیز بدانند که امام(ع) بر انجام این سفر، مجبور است. محول سیستانی که از نزدیک شاهد ماجرا بوده است، چنین می‌نگارد: «هنگامی که فرستاده مأمون، وارد مدینه شد، من نیز در مدینه بودم. امام(ع) برای وداع با پیامبر(ص)، وارد حرم شریف نبوی گردید. حضرت در حالی که با صدای بلند گریه می‌کرد، چند نوبت با پیامبر(ص) و مرقد پاک او، خداحافظی کرد.

جلو رفتم و به امام(ع) سلام کردم. حضرت پاسخ سلام مرا داد. آنگاه امام(ع) را به خاطر سفری که در پیش داشتند، تهنیت گفتم،

ولی آن حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذار، که من از جوار جدم خارج شده و در غربت از دنیا خواهم رفت!

امام(ع) هنگام بیرون رفتن از مدینه، تمام خویشان خود را فرا خواند و در جمع آنان فرمود: «بر من گریه کنید؛ زیرا دیگر به مدینه باز نخواهم گشت.»

گواه دیگر بر کراهت و ناخرسندی امام(ع) از این سفر، مسیر تعیین شده از سوی دستگاه خلافت است، به گونه‌ای که در مواردی، امام(ع) از برخی مناطق مخفیانه عبور داده می‌شد و نیز از ورود و عبور حضرت به کوفه و قم، جلوگیری گردید.

از برخی نقل‌ها و مدارک تاریخی استفاده می‌شود که در این سفر، امام(ع) تنها نبوده است و گروهی از علویان نیز از مدینه به خراسان احضار شده بودند.

مأمون گروهی از علویان را - توسط مأموران خود - از مدینه احضار نمود که آنها را نزد مأمون بردند و علی بن موسی الرضا(ع) نیز در میان آنان بود.

در اعلام‌الوری نیز همین مضمون آمده است:

«مأمون مأموران خود را فرستاد تا گروهی از علویان را از مدینه به سوی او بردند و در میان ایشان رضا(ع) بود.»

خط سیر هجرت امام(ع)

کاروان‌هایی که از حجاز به قصد عراق حرکت می‌کردند، چه از راه مکه یا از راه مدینه، در منزلی به نام «معدن نقره» به یکدیگر می‌رسیدند و از آنجا به یکی از دو مقصد بصره یا کوفه روانه می‌شدند. قرائن و شواهد بسیاری حکایت از آن دارد که امام(ع) از طریق مدینه و معدن نقره، راهی بصره شده است و بعید می‌نماید که امام(ع) ابتدا به مکه رفته باشد و از آنجا به طرف بصره عزیمت کرده باشد، زیرا:

۱- سفر امام(ع) به طور عادی و دلخواه صورت نگرفته، بلکه عنوان جلب داشته است. معمول در چنین مواردی آن است که سعی می‌شود تا کوتاه‌ترین مسیر در نظر گرفته شود و هر چه سریعتر مأموریت انجام گیرد. بدیهی است با وجود راه مستقیم مدینه به بغداد که ۱۳۴ فرسنگ بوده، از مسیری استفاده نمی‌شده که مسافت آن ۳۵۵ فرسنگ بوده است.

۲- آنگونه که مورخان نقل کرده‌اند در سال ۲۰۰ هـ ق همزمان با سفر تاریخی امام(ع) به خراسان، شرایط خاصی بر مکه حاکم بود. جنگی خونین میان طرفداران مأمون به فرماندهی رجاء بن ابی ضحاک، ورقاء، جلودی و هارون بن مسیب از یک سو و مخالفان خلیفه به رهبری محمد بن جعفر، عموی امام رضا(ع) از سوی دیگر بر پا بوده است. بدیهی است در چنان شرایطی مصلحت ایجاب

نمی‌کرد که رجاء بن ابی ضحاک، بزرگ‌ترین شخصیت خاندان علی(ع) را وارد شهری کند که تا دیروز در آن شهر طرف جنگ بوده است.

۳- رجاء بن ابی ضحاک مأمور بود تمام حالات، رفتار و گفتار امام(ع) را در طول سفر زیر نظر داشته، به خلیفه گزارش کند. وی در پایان سفر این وظیفه را انجام داد و به طور مشروح سفرنامه‌ای را که تهیه کرده بود، به خلیفه ارائه داد. در آن سفرنامه حتی به جنبه‌های روحی و اخلاقی حضرت اشاره شده تا جایی که ذکرها و دعا‌های امام(ع) در نمازها نیز از قلم نیفتاده است. بر این اساس، بعید است که امام(ع) به مکه رفته و اعمالی انجام داده باشد و نقل نشده باشد.

این قراین گواه آن است که مسیر امام(ع) از مدینه بوده است و نه از راه مکه. به هر حال امام(ع) در طول مسیر از «معدن نقره» گذشته و پس از نجاج از نزدیکی کوفه و منطقه قادسیه عبور کرده و سفر خود را به سمت بصره ادامه داده است.

جلوگیری از ورود امام(ع) به کوفه

خط سیر امام(ع) از مدینه به خراسان به گونه‌ای از پیش طراحی شده بود که از هرگونه عکس‌العمل احتمالی شیعیان و علویان به

دور باشد. بر این اساس، کاروان امام(ع) به دستور مأمون، بدون این که وارد کوفه شود، با فاصله از کنار آن عبور کرد.

در این میان، برخی نویسندگان مثل یعقوبی و بیهقی مسیر امام(ع) را از بغداد به سوی بصره دانسته‌اند، ولی این احتمال و نظریه چندان قابل اعتماد نیست، زیرا اولاً بیشتر نویسندگان، عبور امام(ع) از قادسیه را قطعی دانسته‌اند و با این فرض و به لحاظ شرایط جغرافیایی نمی‌تواند «بغداد» در مسیر قرار گرفته باشد. ثانیاً در نقل بیهقی، بیعت طاهر ذوالیمینین با حضرت در بغداد و به عنوان ولایتعهدی، آمده است که با توجه به انجام مسئله ولایتعهدی پس از این سفر و در مرو، نقل بیهقی نمی‌تواند درست باشد.

برخی محققان عزیمت امام(ع) به کوفه را نیز نقل کرده‌اند، چنان که سیدمحسن امین عاملی می‌نویسد: بعضی روایات، می‌نمایند که امام علی بن موسی(ع) الرضا(ع) و همراهان حضرت، از بصره به کوفه آمده‌اند.

علامه مجلسی نیز رفتن امام(ع) به جانب کوفه را تقویت می‌کند.

شاید مراد از سفر به بصره و کوفه در نقل این‌گونه بزرگان، سفر دیگری باشد که امام(ع) قبل از احضار به خراسان داشته‌اند.

ورود امام(ع) به قم

هر چند گفته می‌شود که قم از جمله شهرهایی بوده است که بنا بر سیاست مأمون نمی‌بایست امام(ع) از آن عبور کند، ولی برخی معتقدند که امام(ع) از راه اراک یا از راه اصفهان، وارد قم شده است.

محدث قمی با استناد به نقل سیدبن طاووس می‌نویسد: «حضرت رضا(ع) بنا به دعوت مأمون از مدینه به بصره آمده و با عبور از نزدیکی کوفه از راه بغداد وارد قم گردید.»

ولی نظریه مشهور این است که امام(ع) از اصفهان یا نزدیکی آن به سوی طبرس و نیشابور عزیمت داشت. ناصر خسرو در سفرنامه خود راه معروف عراق تا خراسان را - که خودش نیز از همان مسیر سفر کرده است - ضمن نقشه‌ای که ضمیمه سفرنامه اوست، چنین می‌نویسد: «این مسیر از بصره آغاز و بعد از گذر از «شاطی عمان»، «ابله»، «آبادان»، «مهروبان»، «ارجان»، «اصفهان»، «کوه مسکیان»، «نابین»، «ده گرمه»، «رباط زبیده»، «چهارده طبرس» به نیشابور منتهی می‌شود.»

ورود امام(ع) به نیشابور

ورود امام(ع) به نیشابور، مورد اتفاق همه تاریخ‌نگاران و محدثان است. این بخش از سفر امام(ع) را می‌توان پرشکوه‌ترین مرحله هجرت امام(ع) و مظهر استقبال امت از امام(ع) دانست. اگر پیامبر

اکرم(ص) فرموده باشد: «خیر بلاد خراسان، نیشابور»؛ بهترین شهرهای خراسان، شهر نیشابور است، می‌تواند نظر به این همایش معنوی و پرثمر و شکوهمند داشته باشد.

نویسنده معجم البلدان می‌نویسد: «نیشابور شهری بزرگ و دارای فضایل بسیاری است، زیرا این شهر خاستگاه فضلا و مرکز علماست و در میان شهرهایی که من گردش کرده‌ام، چونان نیشابور ندیده‌ام.»

نیشابور در روزگاران قدیم مرکز بزرگ فرهنگی و علمی به شمار می‌رفت که بزرگانی از نقاط مختلف دور و نزدیک در آن اقامت گزیده، به امور علمی و تحقیقاتی اشتغال داشتند.

حاکم نیشابوری که دیگر مورخان، از قول او، ورود امام(ع) به نیشابور را گزارش کرده‌اند، چنین می‌نویسد: «چون سلطان اولیاء، برهان ابقیاء، وارث علوم المرسلین، مهبط اسرار رب العالمین ولی الله، صفی الله، فلذہ کبد رسول الله، غوث الامة و کشف الغمه...

سلطان المقربین یوم الحشر و الجزاء الامام(ع) ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علی رسول الله و علی الائمة المعصومین و اتباعهم اجمعین الی یوم الدین، به مقتضای قضای ازل و حکم مبرم قدیم لم یزل به صوب خراسان عزیزت نمودند و آن به سال دویست از هجرت بود که شهر نیشابور به مقدم حضرت ایشان، روضات جنان شد و چون سطوات شعشعه اشعه آن نور، بر

قطر نیشابور میان سکان شهر مشهور شد، قطب الانام، کهف العلماء، برهان المجتهدین، این محب محبوب حقیقی نه مجازی، شیخ «ابویعقوب راهویه مروزی» شیخ شهر و مقدم ارباب کشف و ولایت بود به تأیید توفیق غیبیه تا قریه مؤئدیه با چند هزار رفیق صدیق در پی پیشواز رفتند. نقل است که: حضرت سلطان صلوات الله علیه در محفهای بر ناقه غضباء خود سوار بودند.»

امام رضا(ع) در میان استقبال با شکوه و بی نظیر مردم وارد نیشابور شدند و در ناحیه‌ای به نام بلاش‌آباد یا پلاس‌آباد منزل گزیدند. حضرت چند روزی در نیشابور ماندند و در یکی از روزها به زیارت آرامگاه امامزاده محمد محروق که از نوادگان امام سجاد(ع) است رفته‌اند.

حاکم نیشابوری می‌نویسد: «حضرت رضا(ع) فرمودند: یکی از خاندان ما این جا مدفون است، به زیارت ایشان می‌رویم و آنگاه حضرت به روضه سلطان محمد محروق در «تلاجرده» تشریف بردند و آن روضه مقدسه را زیارت کردند.»

عزیمت امام(ع) از نیشابور

پس از چند روز اقامت در نیشابور، امام علی بن موسی الرضا(ع) در میان بدرقه بی‌سابقه مردم، نیشابور را به مقصد «مرو» ترک کرد. در میان بدرقه‌کنندگان بسیاری از علما و دانشمندان حضور داشتند.

دو تن از حدیث‌شناسان مشهور به نام: ابوزرعه رازی و محمدبن اسلم طوسی از حضرت درخواست کردند تا از نیاکان خود سخنی به یاد ماندنی نقل کند.

علی بن عیسی اربلی در این باره نوشته است: «... دو تن از پیشوایان حفظ حدیث به نام‌های ابوزرعه رازی و محمدبن اسلم طوسی - که خدای آنان را رحمت کند - به خدمت حضرت رسیده، گفتند: ای بزرگوار! بازمانده از دودمان امامان و ای سلاله پاک پاکان و ای فرزند پیامبر(ص) به حق پدران و اجداد پاکت و نیاکان نیکو مقامت، سوگند می‌دهیم، حجاب محمل کنار زده، رخسار به ما بنمایی، و حدیثی از نیاکان خود برای ما بازگویی که خاطره‌ای بیادماندنی از شما داشته باشیم.

امام(ع) مرکب از حرکت بازداشت، پرده هودج کنار زد و چون آفتاب به طلوع نشست. انبوه جمعیت چون موج دریا تا ساحل نگاه امام(ع) موج می‌زد. هر یک تلاش می‌کردند تا شاید خود را به امام(ع) نزدیک کنند و بر رکاب حضرتش بوسه زنند. در میان ابراز احساسات وصف ناشدنی، فریاد اندیشه‌وران صاحب قلم بلند شد، مردم را به سکوت و آرامش دعوت کردند تا سخن امام(ع) را بشنوند و ثبت کنند.»

حدیث سلسله الذهب

امام(ع) در آن اجتماع عظیم مردم نیشابور به بیان حدیثی از اجداد خود پرداخت که به حدیث سلسله الذهب موسوم گردید. این حدیث از جمله احادیثی است که در کتاب‌های حدیثی نقل شده و از نظر سند تمام است. هر چند از نظر متن، نقل‌های مختلفی از آن در متون حدیثی به چشم می‌خورد، اما تعداد نقل‌ها به گونه‌ای است که از تواتر آن نمی‌کاهد.

عن الرضا من آبائه عن رسول الله قال: سمعت الله عزوجل يقول: «لا اله الا الله حصنی، فمن دخل حصنی امن من عذابی. قال فلما مرت الراحله نادانا بشروطها و انا من شروطها» کلمه توحید «لا اله الا الله» دژ من است. هرکس در آن داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود. پس آنگاه که مرکب حرکت کرد، حضرت ندا در دادند و ما را فرمودند: با شرایط آن و من از شرط‌های آن هستیم.

با امام(ع) در ادامه سفر

پس از این که امام(ع) نیشابور را ترک گفت، در ادامه مسیر، کاروان امام(ع) از موضعی به نام «عین کهلان» در قریه الحمراء عبور کرد که اکنون به نام «قدمگاه» شهرت یافته است. البته برخی معتقدند که قریه الحمراء در نزدیکی شریف‌آباد است که اکنون ده سرخ نام دارد، نه قدمگاه. در قدمگاه کنونی، بقعه‌ای وجود دارد که داخل آن،

اثر دو قدم بر روی سنگ سیاهی دیده می‌شود. این سنگ در قسمت جنوبی به دیوار نصب شده است. اصل بقعه در سال ۱۰۲۰ هـ. ق و به دستور شاه عباس صفوی ساخته شده است، ولی تاریخچه‌ای از آن سنگ در دست نیست که قبل از بناء بقعه، کجا بوده و چگونه به این مکان منتقل گردیده است. بعضی بر این باورند که اثر قدم مبارک امام(ع) است، ولی احتمال می‌رود که به عنوان یادواره سفر امام(ع) و قدوم حضرت به آن مکان، آن سنگ را تراشیده باشند.

ورود امام(ع) به طوس

آن‌گونه که از منابع مختلف به دست می‌آید، امام رضا(ع) پس از طی فاصله میان نیشابور و طوس با گذر از روستاهایی چند به شهری تاریخی که در ده فرسخی نیشابور آن روز، بوده است وارد شدند. شهر طوس از شهرهای بزرگ خراسان بوده است. یاقوت حموی می‌نویسد: «طوس شهری در خراسان است، فاصله بین آن و نیشابور ده فرسخ است. این شهر شامل دو آبادی است که یکی را «طابران» و دیگری را «نوقان» می‌گفتند.» در نقل‌های مختلف تاریخی، از منطقه‌ای به نام «سناباد» یاد شده است که حضرت رضا(ع) از آن عبور داشته‌اند؛ هر چند از جزئیات استقبال و بدرقه مردم و نیز اقامت حضرت در آن سخنی به میان نیامده است.

شیخ صدوق می‌نویسد: «پس از ورود به سناباد، حضرت رضا(ع) وارد خانه حمیدبن قحطبه شدند. آنگاه نزد قبه‌ای که مدفن هارون است رفته و خطی بر زمین ترسیم کرده و فرمود: اینجا تربت من است. در آینده‌ای نه چندان دور خداوند این مکان را محل اجتماع شیعیان و دوستداران ما قرار خواهد داد. به خدا سوگند هیچ زائری مرا زیارت نکرده و بر من سلام نخواهد گفت، مگر این که خداوند به واسطه شفاعت ما آمرزش و رحمت خدا را بر او واجب خواهد ساخت.»

ورود امام(ع) به سرخس

امام رضا(ع) پس از گذر از طوس و سناباد به سوی سرخس رفتند. آنچه درباره سفر امام(ع) به سرخس شایان درنگ است، سخن بعضی راویان مبنی بر محبوس بودن حضرت رضا(ع) در آن شهر است. شیخ صدوق با نقل حدیثی از عبدالسلام بن صالح هروی آن را یادآور شده، می‌نویسد: «عبدالسلام بن صالح هروی گفت: در شهر سرخس نزد خانه‌ای رفتم که امام رضا(ع) در آن زندانی و در بند بود. از زندانبان دیدار امام(ع) را خواستار شدم. او نپذیرفت و اظهارداشت هیچ راهی برای ملاقات با امام(ع) وجود ندارد. علت را جویا شدم، زندانبان گفت: امام(ع) همواره مشغول عبادت است به گونه‌ای که تنها در ابتدای روز و نزدیک ظهر و نیز هنگام غروب آفتاب از نماز فارغ می‌شود، در این مواقع نیز به مناجات می‌پردازد.

راوی می‌گوید از او خواستم تا در چنین مواقعی اجازه ملاقات گیرد. به دنبال آن بود که زمانی بر حضرت وارد شدم و ایشان در حال مخصوص خود در مصلی نشسته بودند.»

علاوه بر مرحوم صدوق دیگرانی نیز از زندانی شدن حضرت در سرخس خبر داده‌اند. از جمله صاحب کتاب وفاه الامام الرضا(ع) می‌نویسد: «هنگام ورود حضرت رضا(ع) به شهر سرخس، کرامات و معجزات آن حضرت زمینه بدگمانی و حسادت مأموران حکومتی را فراهم ساخت. در نتیجه آنان حضرت را به زندان انداخته و در بند قرار دادند و از دیدار مردم با امام(ع) جلوگیری می‌کردند.

ورود به مرو

سرانجام حضرت رضا(ع) پس از تحمل حدود چهار ماه سفر و گذر از مناطق مختلف در نیمه اول سال ۲۰۱ هـ. ق وارد مرو، مرکز حکومت مأمون شد.

فصل چہارم
ابعاد علمی امام رضا (ع)

مأمون که پیوسته شور و اشتیاق مردم نسبت به امام و اعتبار بی‌همتای امام را در میان ایشان می‌دید می‌خواست تا این قداست و اعتبار را خدشه‌دار سازد و از جمله کارهایی که برای رسیدن به این هدف انجام داد تشکیل جلسات مناظره‌ای بین امام و دانشمندان علوم مختلف از سراسر دنیا بود، تا آنها با امام به بحث بپردازند، شاید بتوانند امام را از نظر علمی شکست داده و وجهه علمی امام را زیر سؤال ببرند که شرح یکی از این مجالس را می‌آوریم: «برای یکی از این مناظرات، مأمون فضل بن سهل را امر کرد که اساتید کلام و حکمت را از سراسر دنیا دعوت کند تا با امام به مناظره بنشینند.

فضل نیز اسقف اعظم نصاری، بزرگ علمای یهود، رؤسای صابئین (پیروان حضرت یحیی)، بزرگ مؤبدان زرتشتیان و دیگر متکلمین وقت را دعوت کرد. مأمون هم آنها را به حضور پذیرفت

و از آنها پذیرایی شایانی کرد و به آنان گفت: «دوست دارم که با پسر عموی من (مأمون از نوادگان عباس عموی پیامبر است که ناگزیر پسر عموی امام می‌باشد) که از مدینه پیش من آمده، مناظره کنید».

صبح روز بعد مجلس آراسته‌ای تشکیل داد و مردی را به خدمت حضرت رضا(ع) فرستاد و حضرت را دعوت کرد. حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند و به او فرمودند: «آیا می‌خواهی بدانی که مأمون کی از این کار خود پشیمان می‌شود؟» او گفت: «بلی فدایت شوم.» امام فرمودند: «وقتی مأمون دلایل مرا بر رد اهل تورات از خود تورات و بر اهل انجیل از خود انجیل و از اهل زبور از زبورشان و بر صابئین به زبان ایشان و بر آتش پرستان به زبان فارسی و بر رومیان به زبان رومی‌شان بشنود و ببیند که سخنان تک‌تک اینان را رد کردم و آنها سخن خود را رها کردند و سخن مرا پذیرفتند آن وقت مأمون می‌فهمد که توانایی کاری را که می‌خواهد انجام دهد ندارد و پشیمان می‌شود و لاجول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.» سپس حضرت به مجلس مأمون تشریف‌فرما شدند و با ورود حضرت، مأمون ایشان را برای جمع معرفی کرد و سپس گفت: «دوست دارم با ایشان مناظره کنید.»

حضرت رضا(ع) نیز با تمامی آنها از کتاب خودشان دربارهٔ دین و مذهبشان مباحثه نمودند. سپس امام فرمود: «اگر کسی در میان

شما مخالف اسلام است بدون شرم و خجالت سؤال کند.»
عمران صایی که یکی از متکلمین بود از حضرت سؤالات بسیاری کرد و حضرت تمام سؤالات او را یک به یک پاسخ گفتند و او را قانع نمودند. او پس از شنیدن جواب سؤالات خود از امام، شهادتین را بر زبان جاری کرد و اسلام آورد و با برتری مسلم امام، جلسه به پایان رسید و مردم متفرق شدند. روز بعد حضرت، عمران صایی را به حضور طلبیدند و او را بسیار اکرام کردند و از آن به بعد عمران صایی خود یکی از مبلغین دین مبین اسلام گردید.

رجاء ابن ضحاک که از طرف مأمون مأمور حرکت دادن امام از مدینه به سوی مرو بود، می‌گوید: «آن حضرت در هیچ شهری وارد نمی‌شد مگر اینکه مردم از هر سو به او روی می‌آوردند و مسائل دینی خود را از امام می‌پرسیدند. ایشان نیز به آنها پاسخ می‌گفت و احادیث بسیاری از پیامبر خدا و حضرت علی(ع) بیان می‌فرمود. هنگامی که از این سفر بازگشتم نزد مأمون رفتم. او از چگونگی رفتار امام در طول سفر پرسید و من نیز آنچه را در طول سفر از ایشان دیده بودم بازگو کردم. مأمون گفت: «آری، ای پسر ضحاک! ایشان بهترین، داناترین و عابدترین مردم روی زمین است.»

فصل پنجم

سیره اخلاقی امام رضا (ع)

خصوصیات اخلاقی و زهد و تقوای آن حضرت به گونه‌ای بود که حتی دشمنان خویش را نیز شیفته و مجذوب خود کرده بود. با مردم در نهایت ادب تواضع و مهربانی رفتار می‌کرد و هیچ‌گاه خود را از مردم جدا نمی‌نمود.

۱. یکی از یاران امام می‌گوید: «هیچ‌گاه ندیدم که امام رضا(ع) در سخن بر کسی جفا ورزد و نیز ندیدم که سخن کسی را پیش از تمام شدن قطع کند. هرگز نیازمندی را که می‌توانست نیازش را برآورده سازد رد نمی‌کرد. در حضور دیگری پایش را دراز نمی‌فرمود. هرگز ندیدم به کسی از خدمتکارانش بدگویی کند.

خنده او قهقهه نبود؛ بلکه تبسم می‌فرمود. چون سفره غذا به میان می‌آمد، همهٔ افراد خانه حتی دربان و مهتر را نیز بر سر سفره

خویش می‌نشاند و آنان همراه با امام غذا می‌خوردند. شب‌ها کم می‌خوابید و بسیاری از شب‌ها را به عبادت می‌گذراند. بسیار روزه می‌گرفت و روزه سه روز در ماه را ترک نمی‌کرد. کار خیر و انفاق پنهان بسیار داشت. بیشتر در شب‌های تاریک، مخفیانه به فقرا کمک می‌کرد.

۲. یکی دیگر از یاران ایشان می‌گوید: «فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسی بود. لباس او در خانه درشت و خشن بود؛ اما هنگامی که در مجالس عمومی شرکت می‌کرد، خود را می‌آراست (لباس‌های خوب و متعارف می‌پوشید). شبی امام میهمان داشت، در میان صحبت چراغ ایرادی پیدا کرد، میهمان امام دست پیش آورد تا چراغ را درست کند، اما امام نگذاشت و خود این کار را انجام داد و فرمود: «ما گروهی هستیم که میهمانان خود را به کار نمی‌گیریم.»

۳. شخصی به امام عرض کرد: «به خدا سوگند! هیچ‌کس در روی زمین از جهت برتری و شرافت اجداد، به شما نمی‌رسد.» امام فرمودند: «تقوی به آنان شرافت داد و اطاعت پروردگار، آنان را بزرگوار ساخت.»

۴. مردی از اهالی بلخ می‌گوید: «در سفر خراسان با امام رضا(ع) همراه بودم. روزی سفره گسترده بودند و امام همه خدمتگزاران حتی سیاهان را بر آن سفره نشاند تا همراه ایشان

غذا بخورند. من به امام عرض کردم: «فدایت شوم بهتر است اینان بر سفره‌ای جداگانه بنشینند.» امام فرمود: «ساکت باش، پروردگار همه یکی است. پدر و مادر همه یکی است و پاداش هم به اعمال است.»

۵. یاسر، خادم حضرت می‌گوید: «امام رضا(ع) به ما فرموده بود: «اگر بالای سرتان ایستادم (و شما را برای کاری طلبیدم) و شما مشغول غذا خوردن بودید برنخیزید تا غذایتان تمام شود. به همین جهت بسیار اتفاق می‌افتاد که امام ما را صدا می‌کرد و در پاسخ او می‌گفتند: «به غذا خوردن مشغولند.» و آن گرامی می‌فرمود: «بگذارید غذایشان تمام شود.»

۶. یک بار غریبی خدمت امام رسید و سلام کرد و گفت: «من از دوستداران شما و پدران و اجدادتان هستم. از حج بازگشته‌ام و خرجی راه را تمام کرده‌ام اگر مایلید مبلغی به من مرحمت کنید تا خود را به وطنم برسانم و در آنجا معادل همان مبلغ را صدقه خواهم داد؛ زیرا من در شهر خویش فقیر نیستم و اینک در سفر نیازمند مانده‌ام.» امام برخاست و به اطاقی دیگر رفت و از پشت در دست خویش را بیرون آورد و فرمود: «این دویست دینار را بگیر و توشه راه کن و لازم نیست که از جانب من معادل آن صدقه دهی.»

آن شخص نیز دینارها را گرفت و رفت. از امام پرسیدند: «چرا چنین کردید که شما را هنگام گرفتن دینارها نبیند؟» فرمود: «تا شرمندگی نیاز و سؤال را در او نبینم».

۷. یکی از یاران امام رضا(ع) می‌گوید: «روزی همراه امام به خانه ایشان رفتم. غلامان حضرت مشغول بنایی بودند. امام در میان آنها غریبه‌ای دید و پرسید: «این کیست؟» عرض کردند: «به ما کمک می‌کند و به او دستمزدی خواهیم داد.» امام فرمود: «مزدش را تعیین کرده‌اید؟» گفتند: «نه هر چه بدهیم می‌پذیرد.» امام برآشفت و به من فرمود: «من بارها به اینها گفته‌ام که هیچ‌کس را نیاورید مگر آنکه قبلاً مزدش را تعیین کنید و قرارداد ببندید. کسی که بدون قرارداد و تعیین مزد، کاری انجام می‌دهد، اگر سه برابر مزدش را بدهی باز گمان می‌کند مزدش را کم داده‌ای؛ ولی اگر قرارداد ببندی و به مقدار معین شده پردازی از تو خشنود خواهد بود که طبق قرار عمل کرده‌ای و در این صورت اگر بیش از مقدار تعیین شده چیزی به او بدهی، هر چند کم و ناچیز باشد؛ می‌فهمد که بیشتر پرداخته‌ای و سپاسگزار خواهد بود.»

۸. خادم حضرت می‌گوید: «روزی خدمتکاران میوه‌ای می‌خوردند. آنها میوه را به تمامی نخورده و باقی آن را دور ریختند. حضرت رضا(ع) به آنها فرمود: «سبحان‌الله اگر شما از آن بی‌نیاز هستید، آن را به کسانی که بدان نیازمندند بدهید!».

فصل ششم

تعدادی از یاران امام رضا (ع)

از یاران معروف امام رضا(ع):

۱. ابراهیم بن محمد همدانی - مولی همدانی

معروفیت او به این نام از آن روست که حضرت امام رضا علیه السلام در نوشته از وی به مولی همدانی یاد می‌کند. وی از دلباختگان امامت و ولایت به شمار می‌آید؛ زیرا نام مولی همدانی در زمره یاران سه معصوم دیده می‌شود. و این افتخاری است که او را از دیگر همگنان خود برجسته می‌سازد.

۲. ابراهیم بن اشعری قمی

وی نخست پروانه شمع وجود موسی بن جعفر(ع) است. پس از شهادت آن حضرت در زمره یاران امام علی بن موسی الرضا(ع) در می آید و نزد حضرتش به کسب دانش و تهذیب نفس می پردازد.

۳. ابراهیم بن ابی محمود خراسانی، معروف به مولی خراسانی

از این رو که ایرانی است و هم شخصیتی برجسته دارد. در کشورهای عربی به مولی خراسانی شناخته می شود. از یاران موسی بن جعفر علیه السلام شمرده می شود. اما پس از شهادت آن حضرت در صف یاران امام علی بن موسی الرضا(ع) قرار می گیرد.

۴. ابراهیم بن سلام نیشابوری (ابن سلامه)

وی راوی حدیث و از وکلای امام به شمار می آید.

۵. ابو خالد سجستانی

از یاران امام رضا(ع) و راوی حدیث است.

۶. ابوطاهر بن حمزة بن الیسع قمی

او ثقة و راوی حدیث است. نجاشی او را از یاران امام رضا و راوی حدیث آن حضرت می داند.

۷. أحمد بن عامر

یار فرهیخته امام رضا علیه السلام است. جد بزرگوارش «وهب بن عامر» از مردان جاوید تاریخ تشیع به شمار می‌آید.

۸. ادریس بن عبدالله اشعری قمی

دانشمند و دارای کتاب است. از زکریا حسین بن عثمان و برادرش عبدالملک از او روایت می‌کنند. دانش او مرهون بهره‌گیری از حضرت امام صادق(ع)، امام کاظم(ع) و امام رضا(ع) است.

۹. ادریس بن حسین اشعری قمی

این راوی ثقه شمرده می‌شود. نزد امام رضا(ع) شرفیاب می‌گردد و به فراگیری دانش می‌پردازد و از آن حضرت روایت می‌کند.

۱۰. ادریس بن یقین

وی اهل خراسان و از یاران امام رضا(ع) است.

۱۱. اسحاق بن ابراهیم حضینی

در شمار یاران امام رضا(ع) است، توسط حسن بن سعید اهوازی نزد هشتمین پیشوای شیعیان می‌رسد و از آن حضرت بهره علمی و معنوی می‌برد.

۱۲. اسحاق بن آدم

از شیفتگان علی بن موسی الرضا(ع) در شهر قم به شمار می‌رود.

۱۳. ادريس بن زيد

يار امام رضا(ع)، جليل القدر و درست گفتار است.

۱۴. يونس بن عبدالرحمن

اسم او يونس، کنيه اش ابومحمد، معروف به «مولى آل يقطين» و نسبتش، قمى است.

۱۵. سعد ابن سعد اشعري قمى

۱۶. عبدالسلام بن صالح، اباصلت هروى

۱۷. ريان قمى

فصل هفتم
فرزندان امام رضا (ع)

در شماره و اسامی فرزندان امام(ع) نیز اختلاف است، گروهی آنها را پنج تن پسر و یک دختر نوشته اند، به نامهای محمد قانع، حسن، جعفر، ابراهیم، حسین و عایشه.

سبط بن جوزی در کتاب *تذکره الخواص*، آنان را چهار تن، که با حذف حسین، به شرحی که ذکر شده نام برده است، اما شیخ مفید بر این باور است، که امام هشتم(ع) را، فرزندی جز امام محمد جواد(ع) نبوده است، و ابن شهر آشوب و طبرسی در کتاب *اعلام الوری*، نیز بر همین اعتقاد می‌باشند و اما در کتاب *العدد القویه* تعداد فرزندان آن حضرت دو فرزند پسر، به نامهای محمد و موسی، ذکر شده است و آنچه در کتاب *قرب‌الاسناد* آمده است، این قول را تقویت می‌کند، و آن این است که بزنتی به امام هشتم (ع) عرض

کرد: «درچند سال پیش پرسیدم که جانشین شما کیست؟» فرمودید: فرزندم، و در آن روز فرزند نداشتید، و اکنون خداوند به شما دو فرزند عطا فرموده است، کدام یک از این دو جانشین شماست؟».

در کتاب *عیون اخبارالرضا* آمده که امام دختری به نام فاطمه داشته است. اکنون ما در این صدد نیستیم که دقیقاً شماره و نام فرزندان آن حضرت را، بررسی و تعیین کنیم، ولی نظر شیخ مفید را که ذکر شد ترجیح می‌دهیم و آنچه از نظر ما محقق است این است که امام هشتم (ع) فرزندی جز امام محمدجواد (ع) نداشته، و آنچه غیر از این گفته شده، به ثبوت نرسیده است، و خداوند به حقیقت حال داناتر است.

فصل هشتم
حکایات و کرامات

داستان‌ها و حکایات و کراماتی که دربارهٔ امام رضا(ع) نقل شده، زیادتر از آن است که در این کتاب بگنجد. اگر بخواهیم همهٔ حکایت‌ها را بیاوریم باید کتاب مستقلی بنویسیم. ولی جهت اختصار به چند نمونه بسنده می‌کنیم:

۱. هجده خرمایی که واقعی شد!

همانطور که پای پیاده، کوچه‌های بصره را در هوای گرم زیر پا می‌گذاشت، اضطرابی وجودش را می‌فشرد. با نیاز مبرمی به دیدن دوباره آن خانه، سرعتش را تند کرد. مدتی بود که سعی می‌کرد

خوابش را فراموش کند، اما هر دفعه دوباره به ذهنش هجوم آورده بود.

چند هفته پیش آن خواب عجیب را دید. مردی در خواب به او گفت: رسول الله(ص) به بصره آمده و در خانه‌ای اقامت کرده است. هنوز هم وقتی چشمانش را می‌بست و به خوابش فکر می‌کرد به نظرش می‌رسید که گرمای مبهمی را در وجودش احساس می‌کند. همان گرمایی که در خواب موقع دویدن داشت، وقتی برای دیدن رسول الله می‌رفت. بعد توی کوچه‌ای پهن ایستاد. وارد دومین خانه در سمت چپ کوچه شد. همان خانه‌ای که پنجره‌هایش درست رو به شرق باز می‌شد. رسول الله را دید که با یارانش نشسته بود و طبقی از خرما جلوی آنها روی زمین بود. رسول الله مقداری خرما برداشت و به ابن علوان داد. ابن علوان آنها را شمرد. هجده خرما بود.

وقتی از خواب بیدار شد، به خود لرزید. برای لحظاتی در رختخواب نشست. بعد برخاست. وضو گرفت و نماز خواند. فردایش نتوانسته بود آرام بگیرد. توی کوچه‌های بصره راه افتاده بود. تنها راه چاره، گشتن بود. چیزی در وجودش ندا می‌داد که آن خانه را پیدا خواهد کرد. آگاهی مبهمی بود که دلیل منطقی هم نداشت.

این کوچه بود؟ یا نه کوچه مقابلش؟ شاید هم کوچه پشتی، یادش آمد انگار آن سوی بصره بوده. در حالی که از کوچه‌ای به کوچه دیگر می‌رفت، تصویر آن خانه را جلوی چشمش دید. بدین ترتیب بعد از گذشتن از آن همه کوچه و دیوار و بازار، حالا نفس در سینه‌اش حبس شده بود. نشانه‌ای از آرامش از دست رفته.

در مقابل خانه، با چشمانی گشاد ایستاده بود. سکوت پشت دیوارها بیش از حد بود. سکوتی که انگار در درونش انتظاری نهفته بود.

و امروز برای دیدن دوباره آن خانه می‌رفت. غروب گذشته شنید که پیشوای هشتم به بصره وارد شده است. نشانی‌اش را پرسیده بود: خانه‌ای آن سوی بصره در کوچه‌ای پهن و ساکت. دومین خانه در سمت چپ که پنجره‌هایش درست رو به شرق باز می‌شود. تمام دیشب را بیدار مانده بود و حالا در آرامش دیوارهای آشنای این سوی بصره، آنجا می‌رفت. وارد خانه که شد پیشوا را دید. همان جایی نشسته بود که رسول‌الله در خواب نشسته بود. طبقی از خرما هم روی زمین بود. پیشوای هشتم تعدادی از آنها را برداشت و به ابن علوان داد. ابن علوان شروع به شمردن کرد. با دلهره‌ای که داشت قادر به شمردن خرماها نبود. دوباره شروع کرد. یک... دو... سه... چهار... هجده عدد بود. بعد در حالی که سعی می‌کرد کسی متوجه نشود، آهسته با صدایی لرزان گفت: ای فرزند پیامبر ممکن است تعدادی بیشتر عطا فرمایید.

فقط می‌خواست حرفی زده باشد تا جوابی بشنود. شاید می‌خواست آنچه را که روی سینه‌اش سنگینی می‌کرد با او تقسیم کند. تحمل آن راز بیش از طاقت او بود. پیشوا گفت: «اگر جدم رسول خدا(ص) بیشتر داده بود من هم بیشتر می‌دادم.» و روبه‌رویش را نگاه کرد به سمت آن شعاع نوری که از شرق می‌تابید. ابن علوان گذاشت لحظاتی بگذرد تا بر خود مسلط شود. بعد برخاست و بیرون آمد. سنگین از شوری که حالا وجودش را گرفته بود. (منبع: هشتمین سفیر رستگاری - نوشته علی کرباسی‌زاده)

۲. مسیری سبز برای عبور از گردنه

غذا را که برای امام آوردم مثل همیشه ظرفی خواستند. دلم از مهربانیش می‌لرزید. هیچ‌وقت فراموش نمی‌کردند چه می‌گویم مگر جایی برای فراموشی بود، جان او با جان همه عالم یگانه است. می‌دیدم که با دقت بسیار، بهترین بخش‌های غذایش را در ظرفی که آورده‌ام می‌گذاشت و می‌خواست که غذا را همان وقت برای تهیدستی ببرند. عطر پدر بزرگوارش در فضای خانه می‌پیچید.

یاد نیمه‌شب‌های کوفه و کیسه‌های طعام با شانه‌های مردی که چشمه همیشه باقی حرمت بود، اشکم را سرازیر می‌کرد. زیر لب زمزمه می‌کردند: «پس از گردنه عبور نکرد!» هول گردنه‌های قیامت در دل من هم بیدار می‌شد. ترس مرا

می‌شناختند. می‌فرمودند: «خداوند بلندمرتبه می‌دانست که همه انسان‌ها قادر به آزاد کردن بنده نیستند به همین دلیل با دستور دادن به اطعام، راهی را برای بندگان روشن کرد تا مسیری شود درخشان برای گذشتن ایشان از گردنه‌های قیامت و رسیدن به بهشت».

۳. ای کاش بر پایش فرو می‌ریختم

مدتی است که برای رسیدنشان انتظار می‌کشم. صدای زنگ‌های شتران به گوش می‌رسد. چشمم به غبار قافله‌شان است. آمده‌اند، قافله غریبی هستند. چه صورت‌های بی‌غباری، مثل این صحرا که عمری با او همنشین هستم به ظاهر آرام‌اند، اما تو در سکوت باوقارشان ولوله رازی را حس می‌کنی. حتی شترها و اسب‌هایشان هم خسته راه نیستند؛ انگار همه مسیر را در دل صحرا بر بال باد آمده‌اند. در حیاط ولوله‌ای افتاده است. زمین در نقطه‌ای می‌تپد؛ موج گرمایش را در دیوارها و صحنم احساس می‌کنم.

کاروان در تدارک غذای ظهر است و من همه حواسم به یک غریبه است. نگاهم یک لحظه نمی‌تواند رهایش کند. می‌خواهد سفره‌ای بزرگ بیندازد و همه خدمتگزاران با او و همراهانش سر یک سفره غذا بخورند. بندگان سیاه را هم حتی صدا زده‌اند. گفتم که کاروان غریبی است. می‌شنوم مردی به آن عزیز می‌گوید: بهتر نبود برای اینها سفره‌ای جداگانه می‌انداختید.

لب که به سخن باز می کند بی قرارتر می شوم. می گوید: «پروردگار ما یکی است و پدر و مادر همه ما یکی». ای کاش می توانستم بگیریم. ای کاش می توانستم بر پایش فرو بریزم. نکند او حجت خداست، او پسر رسول خداست. او علی ابن موسی الرضا(ع) است. دیوارهایم در حال فرو ریختن اند. رفته اند، دل من هم به دنبالشان!

۴. من لباسی بودم برای خدا

با آنکه، بودن با شما را بسیار دوست می داشتم، هرگاه مرا بر تن می کردید بسیار می ترسیدم که از این همراهی، جسم مبارک شما آزار ببیند. در تابستان همیشه سعی می کردم برای شما همچون حریری باشم و همه زمستان، دلواپس نفوذ سرما از تار و پود سست و خشنم بودم، اما چه کاری از من بر می آمد جز دلشوره؟!

مرا این گونه بافته بودند، پارچه ای زبر و خشن و شما خود این گونه پوششی را انتخاب کرده بودید. شرمندهام از این اعتراف، اما روزهایی بود که هنگام خارج شدن از منزل و بودن در میان مردم، جز من لباس زیبایی را نیز می پوشیدید.

دلم بسیار می گرفت و در مجاورت با آن لباس، احساس پستی می کردم. علت این عملتان را درک نمی کردم. بعید بود که شما را دلبسته ظاهر بدانم. زبانم لال شما و انتخاب راحتی؟! تنها افسرده

می‌شدم از زشتی خود و زیبایی لباس نو. تا اینکه روزی ساده دلی چون من جسارت کرد و به شما پیشنهاد پوشیدن لباس پست‌تری را از آن لباس خز که پوشیده بودید داد.

چه بزرگواری بودید شما! تنها دست او را گرفتید و به میان آستینتان بردید تا بتواند سطح زیر مرا لمس کند. حیرت مرد، دیدنی بود در زمان لمس من، آنگاه فرمودید: «خز را برای مردم و لباس زیر را برای خدا پوشیدم.»

۵. می‌دانست طاقت دوری ندارم

از مدینه آمده بودم نزد امام، امام خود برایم اسبی فرستاده بودند و خواسته بودند به نزدشان بیایم. در کنار ایشان، زمان و خستگی را احساس نمی‌کردم. صحبت ایشان که تمام شد، تازه متوجه شدم شب شده است. باید به مدینه باز می‌گشتم. شب و دوری راه، کمی نگرانم کرده بود، اما آنچه معطلم می‌کرد در رفتن، جدا شدن از امام بود.

با این همه، روی درخواست نداشتم، برخاستم تا برای رفتن مهیا شوم. امام به من نگاهی کردند و ضمن برخاستن گفتند: «نمی‌بینم که شب بتوانی راهی مدینه شوی.» دلم می‌خواست بگویم شب و راه دور را می‌توانم تحمل کنم، آنچه مانع از رفتنم است سیمای پر نور شماست، اما دستپاچه بودم و تنها، حرفشان را

تأیید کردم. ادامه دادند: «امشب را نزد ما بمان و سپیده دم راهی مدینه شو».

صدای قلبم را می شنیدم. مشتاق گفتم: «فدایت شوم، چنین کنم!» پس به خادم خود گفتند: «رختخواب مرا برای او بینداز و روانداز مرا به او بده و بالش مرا زیر سرش بگذار».

فصل نهم

گزیده سخنان گهربار امام رضا (ع)

۱. صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله؛ دوست هر کس عقل اوست و دشمن او جهل و نادانی اوست.

۲. من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل؛ هر کس که پاس نعمت خویش از مخلوق را ندارد، خداوند عزوجل را شکر نکرده است.

۳. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لا یزال الشیطان ذعرا من المومن ما حافظ علی الصلوات الخمس؛ فاذا ضیعهن تجرا علیه و اوقعه فی العظام؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا (ص) فرمودند: شیطان پیوسته از شخص با ایمان که مواظب انجام نمازهای خویش است بیم دارد، تا آن زمانی که آن را ضایع کند و اهمیت به اوقات آن ندهد، در چنین وقت است که او بر وی دست یافته و او را در گناهان می‌افکند.

۴. قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها زخ في النار؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا(ص) فرمودند: مثل اهل بيت من در بين شما مثل کشتی نوح است که هر کس در آن درآمد نجات یافت و هرکس تخلف نمود، در آب غرق و در آتش پرت شد.

۵. قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: سته من المروءة : ثلاثة منها في الحضر و ثلاثة منها في السفر، فاما التي في الحضر فتلاوه كتاب الله عزوجل؛ و عماره مساجد الله و اتخاذ الاخوان في الله، و اما التي في السفر فبذل الزاد؛ و حسن الخلق و المزاح في غير المعاصي؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا (ص) فرمودند: شش چیز از مردانگی و انسانیت است، سه چیز در حضر و سه چیز در سفر اما آن سه که در حضر است : اول تلاوت کتاب خدا (قرآن مجید)، دوم آباد کردن مساجد خدا و سوم یافتن دوستانی در راه خدا ، و اما آن سه چیز که در سفر است عبارتند از اول انفاق کردن از توشه، دوم نیک خلقی و سوم بذله گویی در غیر معاصی.

۶. قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يقول الله تبارك و تعالی: يا ابن آدم ما تنصفتي، اتحبب اليك بالنعمة و تتمقت الي بالمعاصي، خيري اليك منزل و شرک الي صاعد و لا يزال ملك كريم، ياتيني عنك في كل يوم و ليله بعمل قبيح منك، يا بن آدم لو سمعت وصفك من غيرك و انت لا تعلم من الموصوف لسارعت

الی مقته؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا(ص) فرمودند: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ای فرزند آدم! تو با من به انصاف رفتار نکردی، من با ارزانی داشتن نعمت بر تو، با تو دوستی کردم و تو به نافرمانی و ارتکاب معصیت با من دشمنی می‌نمایی؛ خوبی‌های من به سوی تو سرازیر شد و شر و بدی‌های تو به سوی من همواره بالا آمد، پی در پی در هر روز و شب، فرشته‌ای گزارش صدور عمل قبیحی را از تو به من اطلاع می‌دهد، ای فرزند آدم چنانچه کارهای تو را از دیگری به تو خبر می‌دادند(که فلانی چه کرده و چه کرده) و تو وی را نمی‌شناختی، در دشمنی او شتاب می‌کردی.

۷. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لیس منا من غش مسلما او ضره او ما کره؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا(ص) فرمودند: از ما نیست کسی که با مسلمانی به نیرنگ رفتار کند(در معامله خیانت کند یا او را فریب دهد) یا خسارت زند یا به حيله و تزویر عمل نماید.

۸. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: قال الله تبارک و تعالی: یا ابن آدم لا یغرنک ذنب الناس عن ذنبک، و لا نعمه الناس عن نعمه الله علیک و لا تقنط الناس من رحمت الله و انت ترجوها لنفسک؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا(ص) فرمودند: خداوند تبارک و تعالی فرزند آدم را خطاب کرده و فرموده است: ای پسر آدم! گناه دیگران، تو را بی‌توجه به گناه خویش نسازد و نیز

نعمت‌های خداداد مردم، تو را از نعمت‌هایی که بر تو ارزانی داشته
غافل ننماید و مردم را از رحمت پروردگار مأیوس مکن در حالی که
در حق خود بدان امیدواری.

خلاصه ای از زندگی نامه
شاه چراغ (ع)

حضرت سید امیر احمد(ع) ملقب به شاهچراغ و سیدالسادات
الاعاظم، فرزند بزرگوار امام موسی کاظم(ع) است.

پسران امام هفتم(ع) بنا به مشهور نوزده نفر می باشند. حضرت احمد
بن موسی(ع) و محمد بن موسی(ع) از یک مادر که «ام احمد»
خوانده می شد متولد گردیدند.

**بیعت حضرت احمد بن موسی(ع) و مردم مدینه با
علی بن موسی الرضا(ع)**

هنگامی که خبر شهادت حضرت امام موسی کاظم(علیه السلام) در
مدینه منتشر شد، مردم بر در خانه «ام احمد» جمع شدند. آن گاه
همراه با احمد بن موسی(علیهما السلام) به مسجد آمدند و به سبب

شخصیت والای احمد بن موسی(علیهما السلام) گمان کردند که پس از شهادت امام موسی کاظم(علیه السلام) وی جانشین و امام است. به همین سبب، با وی بیعت کردند و او نیز از آنها بیعت گرفت، پس بر بالای منبر رفت و خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت بیان کرد و فرمود: «ای مردم، همچنان که اکنون تمامی شما با من بیعت کرده‌اید، بدانید که من خود، در بیعت برادرم علی بن موسی(ع) هستم. او پس از پدرم، امام و خلیفه به حق و ولی خداست. از طرف خدا و رسولش بر من و شما واجب است که از او اطاعت کنیم».

پس از آن، احمد بن موسی(ع) در فضایل برادرش علی بن موسی الرضا(ع) سخن گفت و تمامی حاضران تسلیم گفته او شدند و از مسجد بیرون آمدند، در حالی که پیشاپیش آنها احمد بن موسی(ع) بود. آن‌گاه خدمت امام رضا(ع) رسیدند و به امامت آن بزرگوار اعتراف کردند. سپس همگی با حضرت امام رضا(ع) بیعت کردند و حضرت علی بن موسی(ع) درباره برادرش احمد دعا فرمود: «همچنان که حق را پنهان و ضایع نگذاشتی، خداوند در دنیا و آخرت تو را ضایع نگذارد».

عزیمت از مدینه به طوس

حضور با برکت امام هشتم(ع) در خراسان باعث می‌شود که شیعیان و محبان اهل بیت رسالت با اشتیاق زیارت چهره تابناک امامت و ولایت از نقاط مختلف به سوی ایران حرکت کنند.

حضرت احمد بن موسی(علیهما السلام) نیز در همین سنوات(۱۹۸ تا ۲۰۳ ه.ق) به همراه دو تن از برادرانش به نام‌های محمد و حسین و گروه زیادی از برادرزادگان، خویشان و شیعیان، بالغ بر دو یا سه هزار نفر از طریق بصره عازم عازم خراسان شدند و از هر شهر و دیاری که می گذشتند، بر تعداد همراهانشان افزوده می‌شد، به طوری که برخی از مورخان تعداد یاران احمد بن موسی(ع) را نزدیک به پانزده هزار نفر ذکر کرده‌اند.

در همین احوال، علیرغم خدعه و نیرنگ های مأمون عباسی برای مخدوش ساختن مقام ولایت و چهره علمی حضرت رضا(ع)، برتری حجت خدا و پیروزی‌های حضرتش کینهٔ مأمون عباسی را بیشتر و سرانجام در سال ۲۰۲ ه.ق امام معصوم را مسموم و به شهادت می رساند. سپس در سوگ ایشان، با ریاکاری به عزاداری می‌پردازد و جسد مطهر حضرت رضا(ع) را با احترام در کنار مدفن هارون‌الرشید قاتل امام موسی‌الکاظم(ع) دفن می نماید.

مأمون ملعون که از جنایات خویش بسیار متوحش، و خبث سریرت و دشمنی آل ابیطالب را از اسلاف خویش کمال و تمام به ارث برده بود، با اطلاع از حرکت حضرت احمد بن موسی(ع) برادر بزرگوار امام رضا و یارانش به قصد خراسان، به جمیع حکام و عمال خود دستور داد هر کجا از بنی‌فاطمه و اولاد پیغمبر بیابند مقتول سازند. و پیروان سادات بنی‌هاشم را با آزار و شکنجه مرعوب و مقهور حکومت غاصب نمایند.

خبر حرکت احمد بن موسی(ع) توسط کارگزاران حکومتی به مأمون رسید. مأمون که ورود برادران امام را به مرکز حکومت، تهدیدی جدی برای موقعیت حساس خود می‌دید و از هم داستان شدن برادران و شیعیان امام با وی هراسناک بود، به همه حکمرانان خود، دستور داد که در هر کجا قافله بنی‌هاشم را یافتند، مانع از حرکت آنها شوند و آنها را به مدینه بازگردانند یا مقتول کنند.

این دستور به هر شهری که می‌رسید، کاروان از آنجا گذشته بود، مگر در شیراز که پیش از رسیدن کاروان احمد بن موسی(علیها السلام)، حکم به حاکم وقت رسید. حاکم فارس «قتلغ خان» مردی سفاک و خون‌ریز بود. وی با لشکری انبوه از شهر خارج شد و در برابر کاروان احمد بن موسی(ع) اردو زد.

احمد بن موسی(ع) در دو فرسنگی شیراز با قتلغ خان روبه‌رو شد. در آنجا خبر شهادت برادرش علی بن موسی الرضاع(ع) انتشار یافت، و به احمد بن موسی(ع) خبر دادند که اگر قصد دیدن برادر خود علی بن موسی الرضاع(ع) را دارید، بدانید که وی فوت شده است.

حضرت احمد بن موسی(ع) که وضع را چنین دید، دانست که نخست، برادرش در طوس شهید شده است؛ دوم، برگشتن به مدینه و یا غیر آن ممکن نیست؛ سوم، این جماعت به قصد مقاتله و جدال در اینجا گرد آمده‌اند. بنابراین، اصحاب و یاران خود را خواست و جریان را به آگاهی همه رساند و افزود: «قصد اینها

ریختن خون فرزندان علی بن ابی طالب(ع) است، هر کس از شما مایل به بازگشت باشد یا راه فراری بداند، می‌تواند جان از مهلکه به سلامت برد که من چاره‌ای جز جهاد با این اشرار ندارم». تمامی برادران و یاران احمد بن موسی(ع) عرض کردند که مایل‌اند در رکاب وی جهاد کنند. آن بزرگوار در حق آن‌ها دعای خیر کرد و فرمود: «پس برای مبارزه، خود را آماده سازید».

جدال و پیکار

سپاه قتلغ خان در برابر یاران احمد بن موسی(ع) صف‌های خود را آراستند، و جنگ نابرابری آغاز شد. در نتیجه رشادت و فداکاری یاران احمد بن موسی(ع)، دشمن شکست خورد و عقب‌نشینی کرد. این جدال در سه نوبت و به مدت چند روز ادامه یافت. در پیکار سوم، سپاهیان قتلغ خان شکست خوردند و ناچار از محل درگیری، قریه کُشن تا نزدیک برج و باروی شهر شیراز به مسافت سه فرسخ عقب نشستند و از ترس به درون حصار شهر پناه بردند و دروازه‌های شهر را محکم بستند. احمد بن موسی(ع) به اردوگاه خویش، در قریه کُشن، نزدیک یاران خویش بازگشت. در این نبرد، عده‌ای از امامزادگان و اصحاب احمد بن موسی(ع) زخمی و تعدادی نزدیک به سیصد نفر به شهادت رسیدند.

نیرنگ دشمن

روز دیگر، احمد بن موسی(ع) یاران خود را به پشت دروازه شهر شیراز منتقل کرد و همان جا خیمه زد. قتلغ خان که دریافت قادر به پیکار با احمد بن موسی(ع) نیست و با وجود عشق و فداکاری که در سپاه احمد بن موسی(ع) موج می‌زند، توان مقابله مردانه با آنها را ندارد، با عده‌ای از فرماندهان سپاه خود، طرح نیرنگی را ریخت تا بلکه با این روش بر آنها فایق آیند. بر اساس نیرنگ و توطئه طراحی شده، جمعی از سپاهیان جنگ آزموده خود را با شیوه جنگ و گریز به صفوف یاران احمد بن موسی(ع) گسیل داشت و به آنها دستور داد در اولین درگیری وانمود به عقب نشینی و شکست کنند و به سوی دروازه‌های شهر بازگردند. یاران و برادران احمد بن موسی(ع) با این خدعه وارد شهر شدند، دشمن مکار، دروازه‌های شهر را بست. سپاهیان قتلغ خان که از پیش در گذرگاه‌های شهر کمین کرده بودند، یاران احمد بن موسی(ع) را هر کدام به وضعی و در موضعی به شهادت رساندند.

شهادت احمد بن موسی(ع)

در نتیجه توطئه دشمن بسیاری از یاران احمد بن موسی(ع) به شهادت رسیدند و عده‌ای نیز که از نیرنگ دشمن به سلامت گریخته بودند، در اطراف پراکنده شدند. مورخان اتفاق نظر دارند که

غالب امامزادگان در فارس و دیگر شهرهای ایران، از پراکنده شدگان این نهضت هستند.

حضرت احمد بن موسی(ع) نیز مورد تعقیب دشمن قرار گرفت و قتلغ خان با شمار زیادی از سپاهیان خود به آنها هجوم برد. احمد بن موسی(ع) شجاعانه در مقابل دشمن پایداری کرد و به دفاع از خود پرداخت. برخی از منابع می‌نویسند: احمد بن موسی(ع) به تنهایی با لشکر انبوهی به نبرد پرداخت. دشمن چون دید از عهده او برنمی‌آید، شکافی در جایگاه استراحت وی ایجاد کرد و از پشت بر سرش شمشیر زد؛ سپس خانه را خراب کرد، و بدن او در زیر توده‌های خاک، در محلی که هم اکنون مرقد و بارگاه اوست، پنهان شد.

پیدایش قبر احمد بن موسی(ع) در زمان اتابکان

بیشترین و معتبرترین منابع متقدم و متأخر که به شرح حال و زندگانی احمد بن موسی(ع) پرداخته‌اند، آشکار شدن مدفن احمد بن موسی(ع) را در عهد امیر مقرب‌الدین مسعود بن بدر بین سال‌های (۶۵۸-۶۲۳) می‌دانند.

بنا به گفته جنید شیرازی، هیچ کس از محل شهادت احمد بن موسی(ع) آگاه نبود تا زمان مقرب‌الدین مسعود بن بدر که وی قبر آن حضرت را یافت و بر آن گنبدی ساخت. دربارهٔ اینکه چگونه

مشهد احمد بن موسی(ع) کشف شده، جنید هیچ‌گونه آگاهی نمی‌دهد.

وی در توصیف جسد مبارک آن حضرت می‌افزاید، هنگامی که حضرت را رؤیت کردند، رنگ مبارک وی برنگشته و هیچ تغییری در بدن آن حضرت دیده نشده و کفن وی همچنان تازه مانده و از روی انگشتی وی که عبارت «العزة لله احمد بن موسی» بر آن نقش بود، وی را شناختند.

علاوه بر این چند مأخذ، که از نزدیک‌ترین منابع تاریخ محلی عصر اتابکان است، منابع دیگری نیز در دست است که آشکار شدن مشهد احمد بن موسی(ع) را به عصر امیر مقرب‌الدین نسبت می‌دهند.

زندگانی

حضرت فاطمه معصومه (س)

از میان فرزندان بزرگوار حضرت امام موسی بن جعفر(ع)، دو فرزند ایشان یعنی حضرت امام علی بن موسی الرضا(ع) و حضرت فاطمه کبری(س) ملقب به معصومه، از ویژگی‌های خاص برخوردار بوده‌اند تا ادامه دهندهٔ خطّ امامت بعد از پدر باشند.

پس از ۲۵ سال که از تولد حضرت امام رضا(ع) گذشته بود، حضرت فاطمه معصومه(ع) در اولین روز ماه ذی‌قعدة سال ۱۷۳ هـ ق، در شهر مدینه منوره چشم به جهان گشود، آن حضرت به همراه امام رضا(ع) هر دو در دامان پاک یک مادر بزرگوار به نام حضرت نجمه خاتون(س) که از مهاجران مغرب بود، رشد و پرورش یافته‌اند. این در حالی است که پدر بزرگوارشان پیوسته در زندان هارون الرشید به سر می‌بردند و سرانجام در همان زندان، هنگامی که حضرت معصومه(س) در سن ده سالگی بود، به شهادت رسیدند

و از آن زمان به بعد حضرت معصومه(س) تحت مراقبت برادرش امام رضا(ع) قرار گرفت.

حضرت فاطمه معصومه(ع) در سال ۲۰۱ هـ ق، یک سال پس از ورود امام رضا(ع) به مرو، با چهار تن از برادران و گروهی از برادرزادگان به سوی خراسان حرکت نمودند و چون این کاروان کوچک به حوالی ساوه رسید عده‌ای از دشمنان اهل بیت(ع) به دستور مأمون عباسی راه را بر آنان بستند و در یک درگیری نابرابر همه برادران و تقریباً اکثر مردان همراه کاروان را که حدود ۲۳ نفر بودند به شهادت رساندند. حضرت معصومه(س) از شدت رنج و تأثر روحی بیمار گردید و بنا بر قولی حضرت را مسموم کردند. چون شب هنگام خبر به مردم قم و آل سعد رسید، موسی بن خزرج به نمایندگی آنان، در همان هنگام از قم به قصد ساوه حرکت کرد تا ایشان را به قم دعوت کند. پس از دیدار حضرت و پذیرفتن دعوت وی، خود زمام مرکب ایشان را در دست گرفت و به سوی قم و به منزل و سرای خویش آورد.

در روایت دیگری آمده است، هنگامی که حضرت فاطمه معصومه(س) به شهر ساوه قدم نهاد، از همراهان خود پرسید؛ مسافت اینجا تا قم چقدر است. پاسخ را گفتند. در این هنگام به یاد خبری از پدرش افتاد. لذا فرمود: «مرا به قم ببرید که از پدر بزرگوام بارها می‌شنیدم که قم مرکز شیعیان ماست».

بدین ترتیب باقیمانده افراد کاروان به جای رفتن به «مرو» به جانب قم تغییر مسیر داده و در ۲۳ ربیع الاول سال ۲۰۱ هـ ق وارد قم شدند.

خبر ورود آن حضرت به قم برای همه مسرت‌آفرین و هیجان‌انگیز بود. بزرگان و سایر مردم، به استقبال آن حضرت آمدند و پروانه وار و مشتاقانه ایشان را در میان گرفتند. در پیشاپیش آنان شخصیت برجسته شهر، موسی بن خزرج اشعری حرکت نمود و افسار شتر آن حضرت را به دست گرفته و افتخار می‌کرد تا آنکه به درخواست او، حضرت در منزلش اقامت نمود.

بیماری حضرت که از غم هجران برادر و شهادت و مظلومیت دیگر برادران و همراهان و یا سمّی که به ایشان داده شده است، هفده روز ادامه یافت و ایشان بهتر از هر کس به حال خود و کوتاهی عمرش آگاه بود، روزهای آخر عمر را به عبادت و راز و نیاز با معبود یگانه مشغول بود.

سرانجام در روز دهم ربیع الثانی و «بنا بر قولی دوازدهم ربیع الثانی» سال ۲۰۱ هجری پیش از آنکه دیدگان مبارکش به دیدار برادر روشن شود، در دیار غربت و با اندوه فراوان در سن ۲۸ سالگی دیده از جهان فروبست و شیعیان را در ماتم خود به سوگ نشاند.

عبادتگاه روزهای پایانی عمر ایشان، که هم اکنون به نام «بیت النور» معروف است، زیارتگاه شیفتگان اهل بیت (ع) عصمت و طهارت است. از آنجا که نخستین بار میرابوالفضل عراقی، مسجدی در کنار بیت النور بنا نمود، آن محله و محوطه وسیع اطراف آن به «میدان میر» مشهور گردیده است.

پس از وفات، پیکر مطهر و شریف حضرت فاطمه معصومه (س) را غسل داده و کفن کردند و با شکوه فراوان تشییع و در محلی موسوم به «باغ بابلان» که اکنون روضه منوره حضرت است به خاک سپردند. در این که چه کسی بدن مطهر آن حضرت را داخل قبر قرار دهد و ایشان را به خاک سپارد، همه متحیر بودند. آل سعد بیش از همه در این باره با هم گفتگو کردند که چه کسی را داخل سرداب نمایند تا جنازه خانم را دفن کند. پس از تبادل نظر، رأی ایشان بر این قرار گرفت که مرد پرهیزکار و خادم بسیار پیر ایشان به نام «قادر»، متصدی دفن شود. چون دنبال آن پیرمرد صالح فرستادند، ناگاه دو سواره نقابدار از سوی «رمله» (ریگزار) سمت قبله نمایان شدند و به سرعت نزدیک گردیدند و پس از اقامه نماز بر پیکر آن بانوی مکرّمه، یکی از آن دو وارد قبر شد و دیگری جسد پاک و مطهر آن صدیقه را برداشت و به دست او داد تا در دل خاک نهان سازد. آن دو نفر پس از پایان مراسم بدون آن که با کسی سخن گویند بر اسبهای خود سوار و از محل ناپدید

شدند و کسی آن دو نفر را نشناخت. به نظر می‌آید که آن دو بزرگوار، دو امام و حجّت خداوند بوده‌اند.

حضرت معصومه(س) از پرهیزگارترین زنان شیعه و از زنان عالمه و محدّثه بوده و روایات متعددی از طریق ایشان در کتب احادیث شیعه و اهل سنّت آمده است. ایشان در عبادت و زهد شهره بود و در فضل و کمال، به مدارج عالی نایل آمده است. القاب و صفات بسیاری که حضرت فاطمه معصومه(س) بدان معروف گردید، نشانه سجایای والای اخلاقی ایشان است. در یکی از زیارت‌نامه‌های آن حضرت، القابی همچون «طاهره» (پاکیزه)، «حمیده» (ستوده خصال)، «برّه» (نیکو رفتار و تربیت شده)، «نقیه» (پاک خصلت)، «مرضیه» (مورد رضای پروردگار)، «رضیه» (راضی از حق)، «محدّثه» (راوی حدیث)، «شفیعه» (شفاعت کننده در روز جزا) و «معصومه» به ایشان اطلاق شده است. اما مشهورترین لقب حضرت، طبق فرموده امام رضا(ع) لقب معصومه است.